

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رفعت و ذلت در قرآن + قتال در قرآن

متن ویرایش شده سخنانیهای

دکتر سید علی اصغر غروی

..... فهرست عناوین

- ۱ **رفعت و ذلت در قرآن**
- ۲ رفعت و سربلندی در قرآن
- ۱۹ حدیث پیامبر در باب رفعت و اشاره مثنوی مولوی به آن
- ۲۰ ذلت و سرافکندگی در قرآن
- ۳۱ رفعت و ذلت در نهج البلاغه
- ۳۸ قصه شکایت آستر با آستر در مثنوی مولوی

- ۴۱ **قتال در قرآن**
- ۴۱ علت طرح بحث
- ۴۲ قتال در لغت
- ۴۳ قتال در آیات قرآن
- ۷۲ قتال، لازمه حفظ حقوق
- ۷۴ قتال، لازمه اصلاح جامعه

خواننده گرامی

همان گونه که ملاحظه می‌فرمایید، جزوه حاضر شامل دو بخش می‌باشد، یکی «رفعت و ذلت در قرآن»، و دیگری «قتال در قرآن» که به جهت ارتباط معنایی عمیق، و هم اینکه «قتال، لازمه رفعت و سربلندی» است، در کنار هم قرار داده شده‌اند.

رفعت و ذلت در قرآن

قصد و نیت من در مباحثی که مطرح می‌نمایم، این است که دیدگاه و منظر قرآن تبیین شود و آن هم به دلیل ایمانی است که به نجات بخشی این کتاب دارم. من شخصاً نظرم بر این است که برای سعادت و فلاح و رستگاری انسان برنامه‌یی مانند قرآن وجود ندارد و به همین جهت هم تبیین آن را در رأس همهٔ امور قرار داده‌ام. بناءً بر این خواست من این است که ما با دیدگاه قرآن و نگرش خالق عالم نسبت به موضوعات پیش‌رو بیشتر آشنا شویم و آن را در عمل مطمح نظر قرار دهیم.

در این ایام که اختصاص به اباعبدالله الحسین دارد،^۱ موضوعی را انتخاب کرده‌ام که با جریان کربلاء و تصمیم امام آن حضرت برای آن سفر و سرنوشت و حوادثی که بعد از آن پیش آمد، بی‌مناسبت نیست. با الهام از آن جریان که در پیشانی همیشه تاریخ، افتخاری است برای کاروانیان امام حسین(ع)، و ننگی است برای آنان که در مقابل ایشان آن حوادث شوم را پدید آوردند، موضوع «سربلندی و سرافکندگی» یا «رفعت و ذلت در قرآن» را برگزیدم. پس در این مبحث باید ببینیم که دیدگاه و منظر قرآن نسبت به سربلندی و سرافکندگی چیست، و قرآن چه کسانی را سربلند می‌داند و چه کسانی را سرافکننده.

۱: این مبحث متن ویرایش شدهٔ ۳ جلسه سخنرانی با موضوع فوق‌الذکر است که جلسهٔ اول آن در مورخ ۸۶/۱۰/۲۸، مصادف با روز عاشورا ایراد گردیده است.

آیا اصلاً قرآن به عنوان یک کتاب هدایت، در این موضوع تعابیری دارد و سربلندی و سرافکندگی را تعیین کرده است یا نه؟! آیا ما می‌توانیم امام حسین(ع) را به عنوان یک الگوی سربلند در میان بشریت انتخاب کنیم و برای رسیدن به رفعت، به او تأسی نماییم؟! اگر او الگویی مورد تأیید قرآن باشد، قطعاً در طول تاریخ می‌شود از او تبعیت نمود، زیرا الگوهای قرآنی می‌توانند برای همیشه باشند و راهی را که رفته‌اند، سرمشق بشریت باشد.

رفعت و سربلندی در قرآن

بقره ۲۵۰ تا ۲۵۳: »

«، «هنگامی که با جالوت و سپاهیان‌ش روبرو شدند، گفتند: پروردگارا بر ما شکیبایی فرو ریز و گام‌هایمان را استوار گردان». پس اولین اقدام یک انسان مؤمن به خدا، آخرت و عمل صالح و همچنین مؤمن به عقلانیت وحی، وقتی در برابر دشمنی قرار می‌گیرد،^۱ این است که از خدا بخواهد که صبر و شکیبایی و پایداری در راه خدا را مثل باران بر سرش فرو ریزد و گام‌هایش را در برابر جالوت‌های تاریخ محکم و استوار دارد!

آری! شکیبایی و پایداری بسیار مهم است! حسین(ع) صبر را از خدا می‌گیرد! صبر، برای کسی که با تمامی اعضاء خاندان خویش به میدان قیام و مبارزه می‌رود بسیار لازم است! در حالی که ما حاضر نیستیم یک مو از سر فرزندان کم شود! خیلی نگران می‌شویم و می‌ترسیم! همه عقب‌نشینی‌های ما در برابر جالوت‌های تاریخ به سبب ترسی است که از همین بابت داریم که مبادا خسارتی یا ناراحتی به خودمان یا به اعضاء خانواده‌مان

۱: قرآن از جالوت به عنوان نماد دشمن مؤمنان نام می‌برد.

برسد! پس اولین اقدام، خواستن توان از خدا برای ایستادگی و شکیبایی در مقابل جالوت‌ها است.

«(بقره ۲۵۰)، «و ما را بر گروه کافران پیروز فرما». مرحله بعد این است که از خدا بخواهیم ما را بر کافران نصرت دهد و پیروز گرداند. اما ابتداء باید ببینیم کافر کیست؟ کافر کسی است که روی حق را به هر شکلی بپوشاند! بناءبراین او ضروراً نباید خارج از دین اسلام یا مسیحیت یا یهودیت باشد تا مصداق کافر قرار گیرد! همین که کسی روی حقی را بپوشاند، حتی اگر آن را پایمال نکند، مصداق کافر است! زیرا پایمال کردن حق، به معنای معارضه و مبارزه نمودن با آن است، در حالی که کفر روی حق را پوشاندن است!

آری! آن مسلمانی که از کوفه به اباعبدالله الحسین (ع) نامه نوشته و او را به آنجا دعوت کرده است، اما آن هنگام که حسین به کربلاء رسیده، از او دفاع نمی‌نماید، کافر است! زیرا روی حق را پوشانده است! دفاع از حسین در آن هنگام یک حقیقت و حق تاریخی است، بناءبراین آن کسانی که روی این حق را پوشانیدند، حتی اگر حافظان قرآن بوده و سالها بر فراز منابر مساجد کوفه و بصره و شام و مدینه، قرآن خوانده و مردم را تعلیم داده باشند، در آن هنگام کافرند! آنها روی بزرگترین حق تاریخ و حقیقت آن را پوشانیدند!

حسین با قرآن حرکت می‌کند و دعاء او همین است که «خدایا! ما را بر کافران نصرت ده!» آیا نصرت بر کافران این است که آنها کشته شوند و حسین بن علی به حکومت و اقتدار برسد و تمامی بلاد اسلامی را زیر سیطره خود بگیرد؟! نه! چنین نیست! نه از دید قرآن و نه از دید حقایق تاریخ بشری، چنین چیزی نصرت نیست. نصرت این است که حقایق او در طول تاریخ بماند! و این «سربلندی و رفعت» است. دیگر تا انتها حیات بشر

بر روی کره زمین، الگویی با این حقانیت و با این نصرت بر کفر پیدا نمی‌شود! آری! او به شهادت رسیده، جسم خود و خانواده‌اش از بین رفته است، ولی این نصرت پدید آمده است! پس همیشه نصرت به معنای به دست آوردن اقتدار و حاکمیت و قدرت نیست! همیشه سربلندی و رفعت به معنای بدست آوردن قدرت مادی در دنیا نیست! این مفاهیم را باید یاد بگیریم و ندانستن همین‌ها بوده است که موجب شده ما مسلمانها از هر قافله‌ی عقب بیفتیم! از قافله علم، قافله ترقی، قافله تمدن، و مهمتر از همه قافله اخلاق انسانی! چرا عقب افتادیم؟! زیرا سربلندی را در این قدرت ظاهری خلاصه نمودیم! در نظر ما کسی سربلند بوده و هست که پسر و پیشرو داشته باشد! محافظ داشته باشد! کثرت مال دنیا داشته باشد! قدرت دنیوی و سیطره بر مردم داشته باشد! آری! در واقع از نظر ما حسین بن علی سربلند نیست!

اما از دید قرآن، «سربلندی» در پیشگاه عظمی باری تعالی معنا و مفهوم دارد، نه در پیشگاه قومی که در برابر خدا ایستاده‌اند و نعمتهایش را در راه ضد او به کار می‌برند! آن «سرافکنگی و ذلت» است.

» «(بقره ۲۵۱)، «پس آنان را به اذن خدا شکست دادند». قدرت یافتن و پیروز گشتن بر قوای کفر در خارج از چهارچوب اذن الهی امکان پذیر نیست! زیرا خداوند اذن و اجازه نداده است که با به کار بستن ابزارهای ناحق و نادرست، مانند دروغ و تجاوز و تعدی و... انسان بتواند به حقیقتی نائل گردد! چرا خداوند جان حسین بن علی را در کربلاء حفظ ننمود؟! چون خارج از اذن الهی و نظامات عالم است! با اینکه حسین (ع) در راه حق، در راه قرآن و اعلاء » «، تمامی خاندان خود را به حرکت در آورده و به میدان قتال و مبارزه و جنگ پا نهاده است،

خداوند اذن و اجازه نداده است که او زنده بماند! زیرا نظام عالم، نظام اسباب و مسببات است و اذن الهی چیزی جز این نیست!

دنیا محل ابتلاء و آزمون است. مردم کوفه و همچنین خاندان نبوت و عصمت و طهارت آنجا باید امتحان شوند تا معلوم گردد کدامین آنها حاضرند در راه اعلاء» «مال خود را بدهند؟! کدام یک از آنها حاضر است جان خود را در راه حمایت از قرآن بدهد؟! آری! خداوند می پرسد و آنها و همچنین ما باید پاسخ دهیم! اینجاست که مردودها نمایان می شوند! آنهایی که اندامشان به لرزه می افتد و به کنج خانه های خود می خزند!

اما بعد از گذشتن از مال و جان خود، نوبت گذشتن از جان زنان و کودکان می رسد! ای حسین! آیا حاضر هستی زنان و کودکان را برای اعلاء» «به شهادت برسند؟! آری! و این آری از تمام آری ها برجسته تر و پررنگ تر است!

اینها سؤالات خداوند و صحنه امتحان اوست! حال با این اوصاف، آیا ما در زمره شیعیان و پیروان خاندان نبوت و عصمت و طهارت قرار می گیریم؟! آیا از قرآن حمایت می کنیم؟! آیا ما به جهت در پیش بودن خطر، در هنگام دفاع از حق، روی آن را نمی پوشانیم؟! آیا برای اعلاء» «حاضریم از مال و جان و زن و فرزند خود بگذریم؟! ما باید خودمان را تجزیه و تحلیل کنیم و ببینیم در کدام جبهه قرار می گیریم!

» «(آل عمران ۹۲)» «هرگز به نیکی نخواهید رسید مگر این که آنچه را که بسیار دوست دارید انفاق کنید». چه چیزی دوست داشتنی تر از جان انسان و خانواده اش، که خاندان نبوت و عصمت و طهارت در صحرای کربلاء همه در طَبَق اخلاص گذاشتند و به پیشگاه حضرت احدیت تقدیم کردند؟! کلام قرآن اینها است و اجراء عملیش آنها! اگر به جایی

نرسیم که این انسانها از درون مساجد در آیند، اذان این همه مأذنه‌ها بی مفهوم است! اگر قرار است از مساجد کوفه زیاد بن ابیه و ابن زیاد و مانند آنها در آیند، حتی اگر بهترین قاریان و حافظان باشند، چه چیزی حاصل می شود جز زیان؟! »

«(بقره ۲۵۱)، «داود جالوت را به قتل رساند»،

» «و خدا به او فرمانروایی و

حکمت داد و آنچه را می خواست، به او آموخت». حال شما دو طرف صحنه کربلاء را با هم مقایسه کنید! حرفها و خطبه‌هایی را که حضرت زینب می زند و می خواند، چه در کوفه و چه در شام، از نظر حکمت و جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و دین‌شناسی و عقلانیت، با حرفهای طرف مقابل مقایسه کنید! آری! آنها اهل حکمتند، اهل علمند، اهل مُلک‌داریند!^۱

اما چرا داود که یک سرباز بوده، به پیامبری می رسد؟! او به جهت مبارزه با نماد کفر و ظلم و بیدادگری در جامعه، پیامبر می شود. او به جهت حکمتی که داشته، توانسته است سربازان دیگر را مدیریت کرده و بر قدرت ستمگر سلطه پیدا کند. بناءبراین براساس حکمت و علم، خداوند او را به نبوت می رساند.

» «(بقره ۲۵۱)، «و اگر

خداوند اینگونه قرار نداده بود که بعضی از مردم، بعض دیگر را دفع کنند، زمین فاسد می شد». همین جا است که تکلیف حرف با عمل و تفاوتشان مشخص می شود! این آیه بیانگر این قاعده است که هر جا که ناحق و جالوتی ستمگر پدید آمد، وظیفه و مسؤولیت خود مردم است که به دستور خدا، و بر اساس اذن و نظام الهی، در برابر او بایستند! و به این جهت است که داود به جنگ جالوت می رود، نه برای قدرت‌نمایی و کشورگشایی!

۱: «مُلک» یعنی اداره و مدیریت کردن و خداوند هم برای مدیریت حکمت و علم می دهد، پس در اسلام مدیریت بدون حکمت جایگاهی ندارد!

» «(بقره ۲۵۱)، «ولی خدا صاحب فضل است بر جهانیان». پس اگر خداوند چنین قاعده‌یی را قرار داده است تا زمین فاسد نشود، هم به سبب اذن الهی و نظام حاکم بر عالم است، و هم به سبب فضلی است که بر همه جهانیان دارد.

حال قرآن نتیجه‌گیری می‌کند: »

» «(بقره ۲۵۲)، «(ای پیامبر) این آیات خداست که ما آن را به حق بر تو تلاوت می‌کنیم و به راستی تو از جمله فرستادگانی». توجه کنید خطابات قرآن عام است، یعنی تمام کسانی که بعد از پیامبر این آیات را استماع می‌کنند، مورد خطاب قرآن هستند. در ضمن فرستاده از خودش هیچ اختیاری ندارد که در این آیات دخل و تصرف کند!

ما که مستمع و مدافع قرآن هستیم، بیاییم یک رحمی به بشریت بکنیم! برای این فساد اخلاقی که جهان را فرو گرفته و در خود غوطه‌ور ساخته است، اندیشه‌یی بنماییم! با این وضع و در این منجلاب، اخلاق کاملاً غرق خواهد شد! زندگی هست، اما حیوانی است! امکانات رفاهی هست، اما انسانیت غرق می‌شود و می‌میرد! یعنی همان چیزی که نمادش را خداوند در پسر نوح می‌گذارد که هر چقدر هم به فراز برود، سرانجام غرق شدنی است! و آن فساد اخلاق است که همه چیز را غرق می‌سازد! بناءبراین آن رحم آوردن این است که آن دینی را که به دستان خود ساخته‌ایم کنار بگذاریم! ما که مقاممان از پیامبر بالاتر نیست! خداوند به پیامبرش هم اجازه نمی‌دهد دین بسازد و می‌گوید آیات را ما بر تو تلاوت می‌کنیم و تو فقط مرسلی و هیچ حق تصرف در آن را نداری!

» «(بقره ۲۵۳)، «آن رسولان، برخی را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم». پس آن کسانی که برای دفاع

از این آیاتی که خدا بر پیامبرش تلاوت کرده، به کربلاء آمده‌اند، بر دیگر مؤمنانی که یا پیش از آنها ایمان آورده‌اند یا بعد از آنها، فضیلت دارند، و کس دیگری به این فضیلت دست نیافته است! »
 «(بقره ۲۵۳)، «گروهی از این رسل هستند که خدا با آنها سخن گفته است و بعضی را به درجاتی سربلند ساخته است»، «
 بن مریم آیات بینات دادیم»، «
 به روح القدس ساختیم»^۱.

حج ۳۸ تا ۴۰: آیات سوره حج دقیقاً منطبق است با عمل
 ابی‌عبدالله الحسین، از موقعی که برای مقابله با یزید تصمیم می‌گیرد تا زمانی که به شهادت می‌رسد:

«
 خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند». دفاع خدا چگونه است و چطور شکل می‌گیرد؟ آیا دفاع خدا این است که وقتی خاندان عصمت و طهارت به صحرای کربلاء می‌رسند، خداوند مانع کشته شدن آنها

۱: بعضی از مفسران این آیه را منطبق کرده‌اند با موسی، عیسی و محمد صلوات الله علیهم و گفته‌اند: منظور از «
 موسی است، زیرا موسی کلیم الله است. و منظور از «
 پیامبر اسلام است، چون درجه او از همه بالاتر بوده است. عیسی را هم که اسم برده است. اما علامه طباطبایی در المیزان این تعبیر را نپذیرفته‌اند و گفته‌اند ما باید این درجات را برای همه پیامبران قائل شویم که بعضی را خداوند بر بعضی دیگر ترجیح داده است. استناد ایشان هم آیه‌یی است که می‌گوید: «
 ما بین پیامبران الهی تفاوتی قائل نیستیم»، در مقابل، مفسران دیگر هم به آیاتی استناد نمودند، از جمله: «
 (بقره ۱۴۳)، «شما را امت میانه و معتدل قرار دادیم»، «

«(قلم ۴)، «(ای پیامبر) همانا تو را اخلاقی بزرگ است». و بعد چنین نتیجه گرفته‌اند که چون اسلام دین وسط و میانه است و اخلاق پیامبر اسلام هم از اخلاق پیامبران دیگر برتر است، پس در آن آیه هم منظور از «
 پیامبر اسلام است که ما بین موسی و عیسی قرار گرفته است.

شود؟! قطعاً اینگونه نیست! خداوند از حقانیت و معنویت و ثبات آنها و از اعتلاء کلمه آنها در طول تاریخ دفاع می‌کند! به همین جهت در سراسر تاریخ بشر، اسم حسین به عنوان الگوی برجسته انسانی و اخلاقی و پیشتاز در دفاع از حق، در هر شرایطی، تا حد اهداء جان خود و اعضاء خانواده، ثبت شده است! آری! این دفاع خدا است از کسانی که ایمان آورده‌اند!

باز هم می‌گوییم: بیاییم خودمان را تحلیل کنیم که درون ما چیست؟ ما که هستیم؟ در پیشگاه خدا چه جایگاهی داریم؟ آیا واقعاً خدا به دید مثبت به ما می‌نگرد؟ فضل و رحمت خدا چه وسعتی دارد که با این همه سستی و کاهلی ما در دفاع از حق، نعمتهایش را سلب نمی‌کند!

» «(حج ۳۸)، «خداوند هرگز بسیار خیانتکار و کافر و ناسپاس را دوست ندارد». خائن چه کسی است؟ از منظر قرآن، خائن کسی است که این کتاب در ناقچه اتاقش باشد و روزی یک آیه از آن را مطالعه نکند و بکار نبندد! آیا این خیانت در امانت نیست؟! آیا ما چنین کسی را به عنوان خائن در پیشگاه خدا قبول داریم یا نداریم؟! »

» «(انفال ۲۷)، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و رسول خیانت نکنید و به امانت‌های خود خیانت نورزید، در حالی که می‌دانید!»

از این عقب افتادگی‌ها نترسیم! بیاییم توبه کنیم و به سوی راه خدا برگردیم! البته اگر این کار را نکنیم، در حقیقت خدا، کتاب و پیغمبر را کنار گذاشته‌ایم!

» «(حج ۳۹)، «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت قتال و نبرد داده شده است، زیرا مورد ظلم قرار گرفته‌اند». پس برای دفاع از کتاب خدا و پیامبر او، در صحنه‌یی مثل کربلاء، باید اذن خدا باشد، و این اجازه به کسانی

داده می شود که مورد ستم قرار گرفته اند! بناء بر این شهادت عین سربلندی است و به همین جهت شهادت هم لیاقت می خواهد و آن را بی جهت به کسی نمی دهند! ارزش و استعداد و استحکام و سزاواری می خواهد!

» «(حج ۳۹)، «و هر آینه خداوند، قادر است به آنها نصرت برساند». پس این کشته شدن عین نصرت و سربلندی و افتخار است!

» «(حج ۴۰)، «همان کسانی که به ناحق از خانه های شان بیرون رانده شدند». چقدر این آیات با وضع خاندان عصمت و طهارت تطبیق می کند! مخصوصاً بعد از به شهادت رسیدن مولی^۱ امیرالمؤمنین! آری! از آن پس به دست اصحاب پیامبر وضع اُسف باری پدیدار گشت!

آری! همین آیات در حافظه خاندان عصمت و طهارت در غلیان و جوشش بوده است که دیگر کسی را جز خدا و آیات او نمی دیدند! انسان باید به این مقام برسد که غیر از خدا و غیر از عینیت کلام خدا بر عرصه گیتی چیزی را نبیند و این عین سربلندی است!

خوب به چه جرمی آنها را از دیارشان بیرون راندند: » «(حج ۴۰)، «(جرمی ندارند) جز آنکه می گویند: پروردگار ما خدای یکتا است!» خیلی جالب است! جرم آنها فقط پرستیدن

۱: حدیث متواتری از پیامبر(ص) روایت شده که می فرماید: «من بر سر حوض کوثر نشسته بودم که دیدم اصحاب من از دور به سمت من می آیند، اما ناگهان دیدم از جلو چشمان من ربوده شدند. گفتم: خداوند! اصحاب من کجا رفتند؟! فرمود: ای پیامبر! تو نمی دانی که اینها بعد از تو چه کرده اند!» پس صرف صحابی بودن، افتخار و سربلندی و رفعت نیست! و هنگامی که آنها در راه خدا حرکت نکنند و از پیامبر اطاعت نمایند، عین سرافکندی و ذلت است!

خداست! آنها نمی خواستند بت پرستند! می گفتند: ما نمی خواهیم آهن پرستیم، ما نمی خواهیم سنگ پرستیم، ما نمی خواهیم مال دنیا را پرستیم! ما نمی خواهیم عَلم و کُتَل و دُهل پرستیم! ما می خواهیم خدا را پرستیم! آری! این جرم آنهاست! عجب جرم بزرگی!

» «(حج ۴۰)، «اگر در نظام عالم چنین نبود که گروهی از مردم موظف باشند گروه دیگر را دفع کنند»، «همه»

چیز ویران می شد، کنیسه ها، کلیساها، نمازها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می شد». پس این دفاع مردم بوده است که آنها را سر پا نگه داشته است! «و حتماً

خدا کسی را نصرت خواهد کرد که او را نصرت دهد»، «خدا هم صاحب قوت است و هم صاحب عزت». پس اگر خدا کسی را نصرت داد، او عزیز و سربلند و مفتخر است، و اگر انسان خواست عزت را از دیگری بگیرد، حتی به نام خدا، دلیل و سرافکننده است! گرچه در نظر مردم بسیار رفیع باشد!

زیاد بن ابیه و ابن زیاد از طرف یزید منزلت بسیاری پیدا کردند، اما بعد چه شد؟! همان یزید، همه اسراء را جمع کرد، و خطابش به دو نفر بود، زین العابدین و زینب، و از آنها عذرخواهی کرد و سرافکننده شد و گفت: شما آزادید به هر جایی که می خواهید بروید، و دستور داد کسی موجبات آزار آنها را فراهم نکند! پس حتی در دنیا هم اطاعت از خدا و تسلیم اراده او شدن موجب سربلندی و عزت می گردد!

آل عمران ۵۲ تا ۵۵: »

«وقتی که عیسی در میان قوم خود احساس کفر کرد، نداء در داد که: یاوران من برای دفاع از دین خدا چه کسانی هستند؟!». حال عیسی را با حسین تطبیق دهیم! سؤالی که

عیسی می پرسد، بسیار جالب است و عین همین عبارت را حسین بن علی، هم در مکه و هم در کربلاء دارد: «
 «آیا یآوری هست که مرا نصرت دهد؟»»

«(آل عمران ۵۲)» «حواریون»^۱
 گفتند: ما یاران دین خداییم، به خدا ایمان آورده ایم». پس خصوصیت کسانی که می خواهند بگویند: «ما یاران دین خدا هستیم»، این است که می گویند: «ما به خدا ایمان آورده ایم!» پس ما هم باید خودمان را بسیار تزکیه کنیم تا بتوانیم مدعی ایمان داشتن به خدا شویم! حسین بن علی برای چه هدفی به این میدان آمده است؟ برای اینکه آن کسانی که آمده اند و ایمان به این پیامبر و این کتاب آورده اند، دین را فقط و فقط برای خدا خالص کنند! «و (ای عیسی) گواه باش که ما تسلیم شدگان او هستیم»، یعنی تو شهادت بده که هرچه او بگوید، ما انجام می دهیم.^۲

«(آل عمران ۵۳)»
 «پروردگارا ما ایمان آوردیم به هر آنچه که تو نازل کرده ای و از رسول تبعیت کردیم، پس نام ما را هم جزو شاهدان و الگوها ثبت

۱: حواریون شاگردان مخصوص عیسی بودند که تعدادشان دوازده نفر بود و یکی از آنها که جاسوس بود، محل اختفاء عیسی را فاش ساخت.

۲: مولی^۱ امیرالمؤمنین در کلمات قصار نهج البلاغه می فرماید: «

«جز این نیست که فقط و فقط دوست محمد کسی است که از خدا اطاعت کند»، «حتی اگر اصلاً خویشاوندی با پیامبر نداشته باشد و خون و گوشت او از پیامبر بسیار دور باشد»، «

«و دشمن محمد کسی است که نافرمانی خدا کند حتی اگر خویش بسیار نزدیک پیامبر هم باشد». پس شال و کلاه سبز و انگشتر عقیق و اینها نجات بخش نیست! ببینید علی(ع) می گوید: «کسی دوست این پیامبر است که از خدا اطاعت کند»، نمی گوید: کسی دوست اوست که از خود او اطاعت کند! پس به خدا توجه کنیم!

کن!»،^۱»
 «(آل عمران ۵۴)،» (اما گروه
 مقابل اقدام به) حيله گری و نیرنگ بازی کردند و لکن خداوند
 است که صاحب بهترین نیرنگها و مکرها است»، یعنی اگر قرار به
 مکاری باشد، نیرنگ خدا برتر و افزون تر است. مکر خدا در این
 است که مکر مکاران را نقش بر آب کند و این مکاری بس قوی تر
 و گسترده تر است. پس نسبت مکر دادن به خدا، به صورتی که به
 بشر نسبت داده می شود جائز نیست.

»
 «(آل عمران ۵۵)،» (ای
 پیامبر به یادآور آن زمان را که) که خدا به عیسی گفت: ای
 عیسی! من میراننده تو و بالابرنده تو به سوی خود هستم». پس
 این رفعت است، یعنی اگر خداوند کسی را به سوی خویش رفعت
 دهد، سربلندی و افتخار است. آیا خداوند انبیاء و اولیاء و ائمه را
 به سوی خود رافع نیست و فقط عیسی را سربلندی می دهد؟! نه!
 »
 «و تو را پاک و پاکیزه کننده ام از کسانی
 که کفر ورزیدند». اینجا حد افتراق و تمایز است! آیا می شود
 کسی که در دنیا به طهارت نرسیده است خدا او را به سربلندی و
 افتخار نائل گرداند و او را پاک و پاکیزه سازد؟ هرگز! امکان ندارد!

»
 «(آل عمران ۵۵)،» (و
 آن کسان را که از تو پیروی کرده اند تا روز رستاخیز بفرار آنانی
 قرار می دهم که کافر شده اند»، یعنی آن کسانی که از تو پیروی
 کنند، همیشه تا روز قیامت مافوق کسانی هستند که کافر
 شده اند، و این است سربلندی و رفعت و افتخار! آنجا ذلت نیست!
 حتی اگر عیسی به صلیب کشیده شود، افتخار است! مهم این

۱: خدا نیازی به شاهد ندارد که بگویند: خدایا تو راست گفتی و کتاب
 فرستادی! در اینجا مراد از «شاهد»، «الگو» است. این معنا در آیه ۱۴۳
 بقره نیز آمده است: »
 تا،

این که شما الگوهای مردم باشید و پیامبر هم الگوی شما باشد.»

است که خداوند چطور به انسان بنگرد! » «حالا همه را خطاب قرار داده می‌گوید: «همه شما بدانید که مرجع، محل و زمان بازگشت شما به سوی من است.» »
 «و در اینجا است که من داوری می‌کنم درباره آنچه که شما بر سر آن اختلاف می‌کردید».^۱

مجادله ۱۱: »

«خدا کسانی را از شما که ایمان آورده‌اند، رفعت می‌دهد و نیز کسانی را که به آنها درجاتی از علم داده شده و خدا بدانچه انجام می‌دهید آگاه است.» هر دانشی نزد خداوند مقبول است، چون انسان وقتی دنبال کسب علم برود، مجهولاتی بر او کشف می‌شود که می‌تواند او را به عبادت و خداشناسی نزدیک‌تر کند. و البته تأثیر حکمت بسیار فراتر است. »
 «(بقره ۲۶۹)، «کسی که او را حکمت داده‌اند، پس (در حقیقت) به او خیر فراوان عطاء شده است.»

انعام ۷۹ تا ۸۳: ابراهیم می‌گوید:^۲ »

«من در این سفر و رویکرد، روی خود را به سمت کسی گردانده‌ام که خالق آسمانها و زمین است زیرا که حنیفم^۳ و از مشرکان نیستم.»
 «و قومش از او دلیل خواستند»،
 «(انعام ۸۰)، «(ابراهیم) گفت: آیا شما درباره خدا از من دلیل می‌خواهد در حالی که او مرا هدایت کرده است؟!». عجباً! چقدر

۱: آیا سزاوار است جلساتی که در آنها آیات خدا اینطور بیان می‌گردد، تعطیل شود؟! من هم داوری را می‌سپارم به خداوند در همان روز!
 ۲: این آیات را تطبیق دهید با زبان حال حسین(ع) در هنگام حرکت از مکه، همان خانیه‌یی که ابراهیم و اسماعیل بناء کردند، به سوی کربلاء و کوفه!
 ۳: «حنیف» کسی است که شدیداً متمایل به یکتاپرستی باشد.

سوزناک است که این قضیه پیوسته در رودخانه تاریخ شناور است و از انسانهای موحد دلیل می‌خواهند که چرا خدا را می‌پرستید؟! و معترضند چرا مثل ما شرک بر او نمی‌آورید؟! »

«(انعام ۸۰)، «و من از آنچه شما شریک او قرار داده‌اید نمی‌ترسم، مگر آن که خدا بخواهد، علم خدا همه چیز را فرا گرفته است، آیا شما (این نکته را) یادآور نمی‌شوید؟!»، »

«(انعام ۸۱)، «چه گونه است که من باید از آن چیزی که شما شریک خدا قرار داده‌اید بترسم، ولی شما از شرکی که بر خدا می‌آورید نمی‌ترسید در حالی که هیچ دلیلی هم در این باره در اختیار شما قرار نداده است؟!». آیا ما دلیل الهی داریم که برای خدا شریک قرار می‌دهیم؟! »

«(انعام ۸۱)، «حال کدامیک از دو گروه به امنیت نزدیک‌تر است؟ اگر می‌دانید (بگویید)». این امنیت را در جایگاه رفعت و سربلندی قرار دهید! امنیت کجاست؟! افتخار کجا است؟! و چه کسی از عذاب در امان خواهد بود؟! »

«(انعام ۸۲)، «کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمانشان را به هیچ ستمی به تباهی نبرده‌اند»، »

«(انعام ۸۳)، «و آن یافتگانند»، »

حجت ما است که به ابراهیم دادیم تا بدان قوم خویش مجاب سازد، «ما پله پله بالا می‌بریم هر کس را

که بخواهیم»، «همانا خداوند حکیمی علیم

است»، یعنی کارش از روی حکمت و علم است.

انسان با کسب صفات جمال الهی می‌تواند پله پله بر درجات

خود افزوده و به سوی خدا بالا رود.^۱ هر صفتی که ملکهٔ راسخه در وجود او گردد، یک درج یا یک پله به بالا می‌رود. مثلاً تصمیم می‌گیرد که دیگر غیبت نکند، ولی در آغاز سخت است، پس باید کوشش کند و به خود تلقین نماید که این صفت بد را از بین ببرد و جایگزینش صدق و راستی آورد، این یک درج یا پله به سوی کمال انسانی است. این مسیر را باید ادامه دهد تا به مقام « که سربلندی و افتخار عظیم است، نائل گردد.

غافر ۱۳ تا ۱۷: «او (خدا) کسی است که آیات خود را به شما نشان می‌دهد»، پس آیات خواندنی نیست، بلکه دیدنی است! و ما باید آیات خدا را ببینیم. و حتی همین آیات قرآن را هم که می‌خوانیم، باید در جایی یا در انسانی مثل حضرت محمد(ص)، حسین بن علی(ع)، حضرت زینب(س) یا امثالهم به شکل مجسم ببینیم.^۲ آری! حسین بن علی صفات « را در صحرای کربلاء به نمایش می‌گذارد! و این است عظمت خدا در خلقت! و اینجاست که خداوند آیات خود را نشان می‌دهد و به همین دلیل هم در محاجه‌یی که بین او و ملائکه دربارهٔ آدم است، می‌گوید: «(بقره ۳۰)، «من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید»، یعنی با وجود اینکه طرف مقابل خون‌ریز است، اما ای فرشتگان! شما این سوی را نیز بنگرید که چه عظمتی دارد و برای الگوی اخلاق بشری چه افتخاری می‌آفریند!

«(غافر ۱۳)، «و از آسمان رزقی را فرو می‌فرستد». خداوند، هم رزق مادی، مثل باران را فرو می‌فرستد،

۱: توضیح این صفات در مجلد سوم «آدم از نظر قرآن» تألیف مرحوم علامه سید محمد جواد غروی آمده است.

۲: در بحث «شهادت چیست و شهید کیست؟» به تبیین این موضوع پرداخته شده.

که وقتی ببارد تمام رزق‌ها از آن منشأ می‌گیرد، و هم رزق معنوی را، مثل مائده‌یی که برای مریم فرو می‌فرستاد و موجب رفعت او می‌شد. کلمات الهی رفیع الدرجات است، از این جهت باید از بالا به پایین تنزل کند و در دسترس ما قرار گیرد. »

«(ذاریات ۲۲)، «و رزق شما در آسمان است و آنچه بدان وعده داده شدید». پس قرآن هم رزق است.

فی السماء رزقکم نشنیده‌ای اندرین پستی چه بر چفسیده‌ای
 «(غافر ۱۳)، «و (از این فرو فرستادن رزق از آسمان) پند نگیرد مگر آن کسی که بازگشتش پیوسته و همیشه به سوی خدا باشد». «منیب» کسی است که هر قدمی که برمی‌دارد، امیدش این است که به سوی خدا رود و به او نزدیکتر شود. »
 «(غافر ۱۴)، «پس خدا را بخوانید در حالی که پرستش و دینداری خود را برای او خالص می‌کنید»،
 «، «حتی اگر کافران از این بابت خوششان نیاید». و حتماً هم خوششان نمی‌آید! لشکرکشی می‌کنند و کشورهای مسلمانها را می‌گیرند و منابعشان را به زور می‌برند که مبادا مسلمانها با هم متحد و متفق شوند! مبادا ثروتمند و صاحب اخلاق گردند! مبادا غالب شوند!»

«(غافر ۱۵)، «(خداوند) بالا برندهٔ درجات، صاحب عرش،^۱ روح را بر هرکس از بندگانش که بخواهد به فرمان خویش القاء می‌کند».

۱: ای کاش مجالی برای بیان کردن مفاهیم عمیق قرآنی بود! مفاهیمی مانند عرش الهی چیست؟ صفات خدا چگونه است؟ تعریف ذات الهی و مفاهیم توحیدی چیست؟ اما با کمال تأسّف، علی‌رغم اینکه حتی در دانشگاههای بلاد غیراسلامی آزادی سخن گفتن دربارهٔ این مباحث هست، اما در کشورهای اسلامی سخن از خدا و توحید، عدم شرک و یکتا پرستی و امثال اینها ممنوع است و نباید بایش باز شود.

خداوند خود رفیع است که می‌تواند «رفیع الدرجات» باشد و رفعت و سربلندی دهد:

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که بود هستی بخش
تا صاحب این درجات خود رفیع الدرجات و رفیع المنز
نباشد، نمی‌تواند انسان را به سربلندی و افتخار و مقام
«برساند. در ضمن در اینجا روح به معنای فهم و درک آن
رزقی است که از آسمان نازل می‌شود.

خوب چرا خدا چنین می‌کند؟
«غافر ۱۵»، «برای
اینکه روز تلاقی و ملاقات (بنده با خدا) را انذار دهد». زیرا روز
ملاقات عبد با خالق بسیار هولناک است! رویارو شدن در آن
هنگام این گونه نیست که بندگان بتوانند وجود خدا ببینند! بلکه
همان القاء روح و آن عظمت پروردگاری را و آن عظمت آفرینش
را می‌بینند! از آیات قرآن چنین استنباط می‌شود که از همان
لحظه‌یی که روح از بدن خارج می‌گردد، با این صحنه مواجه
می‌شود. روی این مسأله حساب کنید و آن را دست کم نگیرید!
ولی ما متأسفانه برای این دنیا و چیزهایی که ارزش زیادی ندارند
و مهم نیستند، اهمیت فراوانی قائل هستیم! ما فکر می‌کنیم
چیزی جز همین زندگی دنیا وجود ندارد و بعد از مرگ هرگز
برانگیخته نمی‌شویم و هر چه هست به همین جا ختم می‌گردد!!!

«غافر ۱۶»، «(آن روز) روزی است که همه وجود
انسان (از آگاهی، اخلاق و عمل) آشکار و هویدا است»،

«و هیچ چیزی از آنها بر خدا مخفی و پوشیده
نیست»،^۱

«در آن روز) حکومت و اقتدار و فرمانروایی از آن
کیست؟! - و سپس پاسخ می‌دهد که - از آن خداوند یکتای قهار
است».

۱: «طارق ۹»، «روزی که رازها فاش شود».

آری! حسین بن علی آن روز تلاقی را می‌بیند! علی بن ابیطالب وقتی می‌گوید: «...» «سوگند به پروردگار کعبه که من پیروز شدم»، در مقام رؤیت آن روز است! زیرا آنها زندگی اینجا را اصلاً زندگی نمی‌دانند! این دنیا مثل مسافرخانه است، باید غذائی بخوریم و چیزی بنوشیم و برویم، زیرا هدف و مقصد اینجا نیست! اینجا اقامتگاه موقت است! مجالی است برای توشه برگرفتن و به سفر ادامه دادن.

هدف من از طرح این مباحث این است که شما به خوبی احساس کنید، چرا برای این خاندان معزز، کشته شدن افتخار است! این کشته شدن سربلندی است نه ذلت و خاری! آنها مأنوس با قرآن بودند، به سوی خدا گام برمی‌داشتند، به کلمات الهی عشق می‌ورزیدند و ایمان داشتند که آنچه او گفته است اتفاق می‌افتد! پس بهتر است هر چه زودتر اتفاق بیفتد و عاشقانه به این تلاقی برسند. البته آنها از عملکرد خود مطمئن هستند و چون می‌دانند که در امانند، از آن استقبال می‌کنند.^۱

» «(غافر ۱۷)، «امروز روزی است که هر کسی به آنچه کرده است پاداش داده می‌شود»، «...» «امروز دیگر هیچ ستمی نیست، همانا خدا حسابرسی بس شتابنده است». اگر در کربلاء شمر دست به شمشیر ستمگری و خون‌ریزی می‌برد، در قیامت دیگر چنین نیست، عدالت است و محبت و رحمت نسبت به آنان که در راه اعلاء» «افتخار آفریدند!!!»

حدیث پیامبر در باب رفعت و اشاره به آن در مثنوی مولوی

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «...» «مرا بر یونس متی ترجیح ندهید»، یعنی اگر یونس به زیر آب رفت و من

۱: «...» «(انعام ۸۱)» «کدامیک از این دو گروه شایسته‌تر است که در امان باشد؟».

به معراج رفتم، این دلیل ذلت و کمبود یونس نیست! مثنوی در این باره و در مفهوم سربلندی و سرافکندگی، با در نظر گرفتن آیات ۸۷ و ۸۸ انبیاء،^۱ می‌گوید:

گفت پیغمبر که معراج مرا نیست از معراج یونس اجتبا
آن من بالا و آن او به شیب زان که قرب حق برون است از حسیب
قرب نز پایین به بالا جستن است قرب حق از حبس هستی رستن است

دفتر سوم - تفسیر خبر لا تفضلونی

ذلت و سرافکندگی در قرآن

اعراف ۱۵۲ : «
«همانا
کسانی که گوساله را اتخاذ کرده‌اند، غضبی از جانب پروردگارشان به آنها خواهد رسید». ابتداء باید بدانیم که چرا قرآن گوساله را مثال می‌زند و از حیوان دیگری نام نمی‌برد؟! این به جهت خصوصیتی است که در گوساله و گاو است که در حیوانات دیگر نیست. مهمترین آن، منافی است که گوساله برای انسان دارد و باعث رشد اقتصادی می‌شود. یعنی انسان به امید اینکه این گوساله بزرگ شود و گاو گردد، و یا شیر دهد یا شخم زند، آن را مورد پرستش قرار می‌دهد. پس چه نر باشد یا ماده، در زندگی انسان اهمیت دارد. این نکته بسیار مهمی است و الا قرآن می‌توانست حیوان دیگری را مثال بزند. بناءبراین آنچه که امروز می‌تواند زیور باشد، از خانه و اتومبیل گرفته تا مقام و منزلت و کلاً هر چیزی که در دنیا مطلوب است و انسان پیوسته در پی بدست

:۱ «

«ای پیامبر) ذا النون را یاد کن آنگاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او چیرگی نداریم، پس در دل تاریکیها نداء در داد که معبودی جز تو نیست، تو پاکیزه‌ای! به راستی که من از ستمکاران بودم، پس او را پذیرا شدیم و از اندوه رهانیدیم و مؤمنان را این چنین رهایی می‌بخشیم.»

آوردنش، و لحظه‌یی این خواستن او منقطع نمی‌گردد، و شب هنگام نقشه می‌کشد که فردا از چه راههایی عبور کند که تا غروب بر ثروت او و زیور و زینت او افزوده شده باشد، همان گوساله‌یی است که قرآن از آن نام می‌برد. تردید نکنید که این گوساله‌یی که قرآن می‌گوید، این است و همه ما مشغول پرستش آن! اگر نفس در راه دنیاپرستی و دنیاخواهی برود، این گوساله تبدیل به گاو می‌شود. قرآن دستور ذبح نفس را در هر دو صورتش داده است، چه گوساله باشد و چه گاو. در ضمن نفسانیات انسان و هر آنچه برای او زیور محسوب می‌شود، در دنیای خارج از خود او، تبدیل به گوساله‌یی با نماد بیرونی می‌گردد، مانند گوساله سامری قوم بنی‌اسرائیل. آن گوساله‌یی که بنی‌اسرائیل ساختند تنها با جواهرات نبود، بلکه با همه زیورآلات و لباسها و مانند اینها بود. یعنی آنچه را که انسان برای خود زینت می‌داند، تبدیل به گوساله می‌شود و این نمادی است که مورد پرستش قرار می‌گیرد.

» «(اعراف ۱۵۲)، «همانا کسانی که

گوساله را اتخاذ کرده‌اند، غضبی از جانب پروردگارشان به آنها خواهد رسید». بعد از توضیح «گوساله»، نوبت «غضب الهی» است. غضب خدا را به مانند غضب انسانها که با در هم کشیدن چهره و عبوس نشان دادن آن همراه است، در نظر نگیرید! خشم و غضب خدا در نظام او نهفته است، یعنی ما در مسیر زندگی اعمالی را انجام می‌دهیم که به خشم او می‌رسیم! خشم الهی در منطقه‌یی از نظام عالم قرار دارد و ما به سمتش حرکت می‌کنیم و به آن می‌رسیم، نه اینکه غضب به سوی ما حرکت کند و به ما برسد. عذاب و خشم خدا هم مثل رحمت اوست که ما باید به آن برسیم. پس این غضب در نظام الهی موجود است و اگر علتش مهیاء شود، قطعاً اتفاق می‌افتد.

» «(اعراف ۱۵۲)، «غضبی از جانب

پروردگارشان به آنها خواهد رسید و نیز ذلتی در حیات دنیا». حال رسیدیم به «ذلت». پس ذلت و خاری نتیجه اتخاذ گوساله است. دقت کنید! قرآن نمی‌گوید گوساله پرستی، بلکه می‌گوید اتخاذ و گرفتن

گوساله! یعنی گوساله را بغلش می‌کنیم و دو دستی می‌گیریمش که فرار نکند تا در آینده برایمان مفید باشد. و این از نظر قرآن موجب سرافکندگی و خاری است! آن هم نه در آخرت، بلکه در همین دنیا! ذلت مسلمانها نیز از این است که به هر راهی، و با توسل به هر نیرنگی، می‌خواهند یک ریال بیشتر بدست آورند! در هر جایی که بروید، بنیان همین است و این اتخاذ گوساله است!

» «(اعراف ۱۵۲)»، «و این سنت ما است که بدین صورت جزاء می‌دهیم افتراء زندگان را». خوب چرا می‌گوید: «جزاء می‌دهیم» و نمی‌گوید: «جزاء می‌دهم»؟! زیرا می‌خواهد بگوید که تمام فرشتگان، که همان نیروهای موجود در عالم هستند، مترصدند که بر این افتراء زنده‌ه‌ها، ذلت و خاری وارد کنند. آدمهای صالح هم در دنیا جزو جزاء دهندگان به کسانی هستند که گوساله را اتخاذ می‌کنند! و حسین بن علی هم وقتی آن راه رفعت و سربلندی را در برابر کسانی اتخاذ می‌کند که سرافکندگی و خاری بر جان و روانشان مهر شده است،^۱ به خط یزید و یزیدیان در طول تاریخ جزاء می‌دهد!

اما چه ارتباطی است بین گوساله و افتراء؟! زیرا خدا می‌گوید: گوساله را نگیرید! اما ما در حقیقت با زبان حال می‌گوییم: خدا اشتباه گفته! در این گوساله نفع است! در این رشوه نفع است! در این کم فروشی نفع است! در این زیور و زینت دنیا نفع است! اگر خانه ما این طور باشد، در آن نفع است! اگر مردم ببینند که ما اتومبیل فلان شکل سوار می‌شویم، در آن نفع است! و اینها همه افتراء به خدا است! زیرا خدا اصلاً چنین موازینی بر نظام هستی ننهاده که در امثال اینها نفعی باشد! اینها افتراء به نظام عالم و به سنتهایی است که خدا قرار داده است! همه سنتهای الهی، درست و صحیح هستند، ولی ما به این سنتها افتراء می‌زنیم و آنها را غلط می‌پنداریم! مثلاً اگر خدا گفته است: شما از راه ربا به جایی نمی‌رسید و رباخواری اتخاذ گوساله است، ما به خدا افتراء می‌زنیم و

۱: » «(بقره ۶۱)»، «مهر خاری و درماندگی بر آنها زده شده است».

می‌گوییم خدا نمی‌دانسته است که اقتصادی در دنیا پدید خواهد آمد که در آن ربا باید باشد!!! پس می‌بینیم که افتراء با اتخاذ گوساله ارتباط مستقیم و جالبی دارد. چه بسیار مفاهیم و آموزه‌های قرآنی در میان ما غریبند!

مجادله ۱۴ تا ۲۰ : «ای پیامبر! آیا آن کسان را ندیده‌ای که مردمانی را به دوستی گرفتند که خدا بر آنها غضب کرده است؟». «مجادله ۱۴»، «اینها نه از شمایند و نه از آنان»، یعنی نه از شما هستند که ایمان آورده‌اید و نه از آنها که خدا بر آنها غضب کرده است. «و به دروغ هم سوگند می‌خورند در حالی که می‌دانند سوگندشان دروغ است»،^۱ «مجادله ۱۵»، «خدا برای این گروه عذابی بس سخت فراهم آورده است»، زیرا بدترین عمل را انجام می‌دهند و کسانی را به دوستی گرفته‌اند که خدا بر آنها غضب کرده است. «همانا اینان چه بد عمل می‌کرده‌اند»، «مجادله ۱۶»، «سوگندهایشان را سپر بلاء قرار داده‌اند»، پشت سپر سوگندهایشان مخفی می‌شوند. حتی مسجد و قرآن هم ممکن است سپری گردد برای مخفی شدن. «و به این ترتیب راه خدا را بسته‌اند». مثلاً با عده‌یی که می‌خواهند حقایق هدایت الهی را بفهمند، برخورد می‌کنند و به این طریق راه خدا را مانع می‌شوند. «پس برای اینها عذابی است امانت بار». این عذاب امانت بار ذلت است! ببینید ذلت را قرآن چه طور تبیین می‌کند! از دید قرآن ذلیل کسی است که راه خدا را مانع شود! کسی است که دشمنان خدا را به دوستی بگیرد! کسی است که به دوستی بگیرد آنها را که خدا بر آنها غضب کرده است! و کسی که گوساله را اتخاذ کند! آری! اینها از نظر قرآن خار و خفیفند! سرافکنده و ذلیلند!

«مجادله ۱۷»، «در برابر خدا هیچ

»

۱: به جامعه خودمان نگاه کنید که چقدر با نفاق و دروغ نسبت به اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم حرف می‌زنند و خود می‌دانند که دروغ می‌گویند!!!

چیز، حتی ذره‌یی از مال و اولاد نمی‌تواند به نفعشان باشد و ایشان را بی‌نیاز از خدا سازد». ببینید قرآن همان چیزهایی را مطرح می‌سازد که از نظر دنیاپرستان عزت و سربلندی است! »

«اینان یاران آتشند و در آن جاویدانند»، یعنی آنها همیشه همراه آتشند زیرا آثار اعمالشان هم در دنیا جاودانه می‌ماند و هم در آخرت! حداقل در دویست سال گذشته در کشورهای اسلامی، چه همه انسانهای والا مرتبه و شریف برای آدم کردن افراد جامعه کشته شدند! آنها موفق نمی‌شدند و نمی‌شوند، زیرا که جامعه جاویدان در عذاب است و افرادش یاران آتش!

» «مجادله ۱۸)، «روزی که خدا همه آنان را برمی‌انگیزاند، همان‌گونه که برای شما سوگند یاد می‌کردند برای او نیز سوگند یاد می‌کنند». جالب است که خجالت هم نمی‌کشند و برای خدا هم همان سوگندهایی را می‌خورند که برای افراد جامعه می‌خوردند و علی‌رغم اینها همه حقایقی که برایشان مکشوف شده، ماهیتشان عوض نمی‌شود! به این نکات دقت کنید و تحلیل نمایید و آیات را با افراد جامعه انطباق دهید! «و گمان می‌برند که خود چیزی هستند!» یعنی چون در دنیا گمان می‌کرده مهم است، حالا اینجا هم، در پیشگاه خدا، فکر کرده که چیزی است و مهم است و حق دارد حرف بزند! «! «(ای پیامبر) آگاه باش که همه اینها دروغگو هستند». ^۲ قرآن بسیار زیبا است!

» «مجادله ۱۹)، «شیطان بر ایشان غالب گشته است، پس آنها را نسبت به یاد خدا به فراموشی افکنده است»، یعنی آنها به جهت غلبه و استیلاء شیطان بر نفوسشان، خدا را

۱: در روایتی از پیامبر اکرم صلوات الله علیه آمده که: «جهنم به مؤمن می‌گوید: زود از اینجا عبور کن که نور تو نار مرا خاموش می‌کند!» بناءبراین اگر در جامعه، مؤمنهای حقیقی باشند، با نورشان می‌توانند، آتش عذاب بر آمده از اعمال زشت را به سردی ببرند و خاموش سازند.
۲: این قسمت آیه جواب « آیه ۱۴ مجادله است.

فراموش کرده‌اند. »
 «(ای پیامبر) آگاه باش که همانا حزب شیطان
 زیانکارانند». خسران و عذاب مُهین و ذلت را ببینید! اینها همه مصادیق
 سرافکندگی و ذلت در قرآن است.

خوب چرا حزب شیطان زیانکارند؟! چون نظام عالم، نظام اسباب و
 مسببات است، تابع حرف و شعار نیست! شعار کاری نمی‌کند! بلکه عمل
 است که کار می‌کند! یک آدم گنگ و کر که نمی‌تواند نماز بخواند،
 نمی‌تواند حج برود، نمی‌تواند دروغ بگوید، نمی‌تواند راست بگوید، زیرا
 گوشش کر بوده و نشنیده که یاد بگیرد، ولی اگر به همین انسان یک کار
 صنعتی یاد بدهند، می‌تواند به خوبی انجام دهد و این می‌شود عمل
 صالح و نتیجه این عمل صالح، با عمل صالح مشابهی که یک نماز خوان
 زبان‌دار و گوش‌دار و عقل‌دار انجام می‌دهد، برای خداوند مساوی است و
 هیچ فرقی نمی‌کند! به همین جهت خدا می‌گوید: »

«و گمان می‌برند که خود چیزی هستند!» فکر می‌کنند با یک خم
 و راست شدن کسی شده‌اند! نه! مگر خدا به نماز ما نیاز دارد؟! مگر ما با
 این نماز خواندن، خدا را کامل می‌کنیم؟! مگر نمازمان در خلقت تأثیر
 می‌گذارد؟! همه چیز منوط به اراده خداست و خدا هم برحسب اراده
 مطلقه خود به اعمال ما جزاء می‌دهد و این پاداش و سزا را در نظامش
 نهفته دارد.

»
 «(مجادله ۲۰)، «کسانی که با
 خدا و رسول ستیزه‌جویی می‌کنند، اینان در میان خار و خفیف شدگان
 و سرافکندگان هستند».

بقره ۶۱: »

«و به یاد آورید ای
 قوم یهود هنگامی که گفتید: ای موسی ما بر یک خوراک پایداری
 نخواهیم کرد، پس از پروردگارت بخواه که برای ما هر آنچه را که زمین
 می‌رویاند از آن بَدَر آورد، از تره‌بار و صیفی و گندم و حبوبات و گیاهانی

که ریشه‌شان خوردنی است^۱». اینها هم مصداق اتخاذ گوساله و زیور دنیایند! این خوراکی‌ها هم زیور و زینت است! موسی به نزد فرعون رفت، قوم بنی‌اسرائیل را هجرت داد. آنها بعد از اینکه از آب گذشتند و موسی غایب شد، اتخاذ گوساله کردند. آری! همانهایی که به فرعون می‌گفتند »

هر حکمی می‌خواهی صادر کن، تو فقط در این دنیا حاکمی و حکم‌روایی می‌کنی»، همان‌ها اتخاذ گوساله کردند!!! وقتی موسی بازگشت در اعتراض به این عمل گفت: اشتباه کردید! چرا این راه را رفتید؟! سپس آن گوساله را سوزاند و خاکسترش را به دریا ریخت! آنها تمام دارایی خود را در غیبت وحی و هدایت الهی روی هم انباشته کردند و یک مجسمه ساختند، و وقتی که جریان وحی آمد، تمام این مجسمه را سوزاند! همه چیزشان از بین رفت!^۲

اما موسی در جوابشان می‌گوید: »

«(بقره ۶۱)، «آیا شما آن چیزی را که نزدیک و دم دست (و کم ارزش) است، با آن چیزی که بهترین است مبادله می‌کنید؟!». این سؤالی اساسی است که در برابر همهٔ آحاد بشر در طول تاریخ قرار دارد! و به همین جهت است که قرآن انبیاء را مطرح می‌کند تا به کسانی که به این

۱: از قبیل چغندر، شلغم، پیاز، هویج، سیر، سیب زمینی.

۲: این آیات مفاهیم شگفت‌انگیزی دارند! ای کاش مجال سخن گفتن بود تا برایتان مثال بزنم! دنبال چه می‌گردیم؟! چه مجسمه‌یی را می‌سازیم؟! چه چیزی را بزرگ می‌کنیم؟! آن وقت می‌گویند از دل قرآن آگاهی و آزادی و رهایی در نمی‌آید! چهار تا حکم در آورده‌اند که برو روزه بگیر و مواظب باش آن خیط ابیض و اسود جابجا نشود، اگر جابجا شد قضاءش را بگیر! و بعد هم شکیات نماز که به قول دکتر علی شریعتی یک جدول لگاریتم می‌خواهد! اینها که نیست! همهٔ اینها مقدمه است برای ورود به عرصهٔ انسانیت! قرآن می‌خواهد یک انسان آزاد به تمام معنا، مثل وجود مبارک و پر برکت شخص شخیص پیامبر اکرم(ص) را بسازد! و چون نتوانستند تخریب کنند، از راه کذب و افتراء به پیامبر(ص) وارد شدند و چیزهایی را به او نسبت دادند که در هیچ تاریخی سند ندارد!

پیامبر ایمان می‌آورند تفهیم نماید که مسأله هدایت و گمراهی بشر طولانی و ریشه‌دار است و موضوع هدایت همیشه با مشکلاتی همراه بوده و هست. پس قضیه تازه‌یی نیست! اما خداوند از ما می‌خواهد که مانند گذشتگانی که در قبول پیمودن راه راست سرسختی نمودند، نباشیم و از سرگذشت آنها عبرت بگیریم.

موسی سپس اینطور ادامه می‌دهد: »

«(بقره ۶۱)، «پس به مصر وارد شوید که در آن هر چه بخواهید برای شما هست، در حالی که برایتان سرافکندگی و خاری و مسکنت نیز هست». چرا؟! چون درخواست شما، همین نعمتها بود و گروکشی می‌کردید، آن هم پیش از اینکه بدانید در این شهر چه همه نعمت هست! پس معامله شما با بهشت هم همین طور است! می‌گویید: خدایا بهشت را بنمایان و نعمتهایش را هم نشان بده تا ما بیاییم! پس کسی که چنین کند، دستخوش سرافکندگی و واماندگی می‌گردد! جایی که انسان منافع موقتی و زودگذر را بخواهد و برای کسب منافع مستمر اما دوردست گام بردارد، خاری و درماندگی برای او شایسته است. ای قوم موسی! اگر ده قدم دیگر می‌رفتید و چیزی طلب نمی‌نمودید، حتماً دچار ذلت و مسکنت نمی‌گشتید! و این یعنی ایمان به اینکه پیامبر از هر مسیری که می‌رود درست است. پس آنها این ایمان را نداشتند و تمام حرف در اینجاست که به راهنمایی و رهنمونی پیامبر ایمان نداشتند که درست می‌گوید و درست می‌رود!»

ا: در آیه ۲۴ مائده نیز می‌فرماید: »

«، «گفتند ای موسی! ما هرگز وارد (شهر) نمی‌شویم، تا وقتی که آنها در آن هستند، پس تو و بروردگارت بروید و با آنان نبرد کنید (و شهر را فتح کنید)، ما همین جا نشسته‌ایم»، ما خدای ناتوان که نمی‌خواهیم! خدای ما باید زورمند باشد! ما هم اینجا نشسته‌ایم تا غزه را ویران کنند و بر سر مسلمانها بکوبند و می‌گوییم خدا خودش کمکشان کند و نجاتشان دهد! و این عیناً همانی است که بنی‌اسرائیل به موسی می‌گفتند! اگر این دیدگاه در هر قومی پیدا شد، در نظام الهی، بر پیشانی چنین قومی ذلت و واماندگی و بدبختی کوبیده و مهر شده است!

» «(بقره ۶۱)، «و به خشم خدا گرفتار آمدند». در آیاتی که تاکنون بیان شد، هم «ذلت» بوده و هم «غضب خدا!» «ذلت» ناشی از «غضب الهی» است. »

«، «این به جهت آن است که پیوسته به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و انبیاء را به ناحق می‌کشتند!»، «، «این بدان سبب بود که نافرمانی کردند و پیوسته از حدود تجاوز می‌کردند.»

اکنون مواردی را که در این آیه ذکر شده کنار هم می‌چینیم تا ببینیم «ذلت» از منظر خداوند چگونه تعریف شده است: اول، خواستن غذاهای متنوع و صبر نکردن بر طعام واحد. یکی از دلایل مؤثر در پیشرفت غربی‌ها، دوری از تجملات و تشریفات در زندگیشان می‌باشد. حتی برای اینکه وقت کمتری را صرف تهیه و تدارک غذاء نمایند، ساندویچ‌ها را درست کردند. همچنین در ایران قدیم، بویژه برای جنگجویان، لقمه نان بزرگی به نام «غازی» درست می‌کردند و به آنها می‌دادند تا به وقت گرسنگی همراه خود داشته باشند و اصلاً «غازی» در لغت عرب، یعنی جنگ کننده. آنها نیز غالباً غذاء واحد می‌خوردند. خدا نمی‌خواهد به بندگانش سخت بگیرد، می‌گوید: اگر باشد بخورید و خوب هم بخورید، اما دنبال این نباشید که حتماً همیشه از غذاهای متنوع استفاده کنید! زیرا موجب می‌شود که شما، برای به دست آوردن چند

۱: متأسفانه بدترین کشتن این است که ما پیروان قرآن انجام می‌دهیم! یعنی هزار و چهارصد سال پیامبر اسلام را آزار داده‌ایم! دنبال کسی نگردیم که پیامبر را بکشد! همین که راه خدا را بسته‌ایم، پیامبر را به ناحق کشته‌ایم! و امروز که صدای اعتراض برخی علماء به جهت کارهایی که تحت عنوان دین انجام می‌شود، درآمده و می‌گویند این کارها از دین نیست، من مجال بهتری در اختیار دارم که بگویم: اکثر این اعمالی که ما انجام می‌دهیم، تجاوز از حد دینداری و عصیان و نافرمانی از اوامر و نواهی خداوندی است! زیرا هیچ یک از پیشوایان بزرگ ما و ائمه معصومین صلوات الله علیهم چنین دستوراتی را صادر نکرده‌اند و به جهت انجام همین اعمال، ما مورد غضب الهی هستیم!

نوع غذا، از راه راست خارج شوید. دوم عاملی که موجب ذلت می‌شود نادیده گرفتن آیات خداست. عامل سوم هم کشتن انبیاء به ناحق است. چهارم، عصیان و نافرمانی. و پنجم تجاوز از حدود.

بقره ۶۵: و اما در این آیه دلیل ذلت بنی‌اسرائیل بیان شده است:

» «شما دانستید که چه کسانی از

شما در روز شنبه تجاوز کردند». تجاوز در روز شنبه، یک نماد در قرآن است. قرآن کوچکترین حد تجاوز را که همراه با حيله‌گری و مکاری است، مثال می‌زند. در واقع در روز شنبه، کسی مرتکب تجاوز عملی در خصوص صید ماهی نشد، بلکه فریب کاری کردند! پس همین که انسان به مخيله‌اش خطور کند که کاری را توجیه نماید و راه فراری برایش بیابد، آغاز اعتداء و تجاوز از حق و حد است. خوب چرا می‌گوید: «و شما آنها را شناختید؟» برای اینکه متجاوزان به حدود، مخصوصاً آنهایی که از دریچهٔ مکر وارد می‌شوند، برای اکثر آحاد جامعه شناخته شده‌اند.

» «(بقره ۶۵)، «پس به آنها گفتیم شما هم از

بوزینگان شرمسار و سرافکنده باشید». یکی از خصوصیات میمون این است که بدون تفکر و تعقل کارهایی را انجام می‌دهد، بی آنکه به نتایجش فکر کند. پس کسی میمون واقعی نمی‌شود، بلکه صفت میمون را برای خود برمی‌گزیند! این موضوع خیلی روشن است! نمی‌دانم چرا برخی از مفسران گفته‌اند: «مردم میمون شده‌اند!!! ضرورتی نداشت میمون بشوند، چون بودند! مگر اشکالی دارد که میمون در هیأت انسان باشد؟! مثل شیطان که در هیأت انسان رخ می‌نماید!

مائده ۵۹ و ۶۰: »

۱: در آیهٔ ۱۶۶ اعراف هم این تعبیر آمده است. »

«، «وقتی که سرپیچی و سرکشی کردند از آن چیزی که نهی می‌شدند، به آنها گفتیم: شما میمونهایی باشید که سرافکنده و شرمسارند». و وقتی هم کسی سرافکنده و شرمسار شد، خودش از جامعه کناره‌گیری می‌کند و جامعه هم او را طرد می‌نماید.

«ای پیامبر به اهل کتاب بگو: آیا فقط به این جهت که ما به خدا ایمان آورده‌ایم و به آنچه بر ما نازل گشته است و آنچه پیش از آن نازل شده، می‌خواهید از ما انتقام بگیرید؟! و همانا بیشتر شما تبهکارید»، »

«(بقره ۶۰)، «ای پیامبر) بگو آیا شما را خبر دهم که چه کسانی بدتر از این پاداش - فاسق و تبهکار خواندن - را نزد خدا خواهند داشت؟ کسی که خدا او را از خود رانده است و بر او خشم گرفته است»، »
 «و از ایشان میمونها و خوکهها برآورده است». میمون پیوسته سرگرم بازی است و خوک همیشه سرگرم خوردن و این صفت مردمی است که خدا بر آنها خشم گرفته و این «ذلت» است! »
 طاغوت را پرستیدند، اینها بدترین جایگاه را دارند و گمراه‌ترینند از راستی راه».

یونس ۲۶ و ۲۷ :

«برای کسانی که نیکی کرده‌اند پاداش نیک است و نیز افزون بر آن و چهره‌هایشان را هیچ گرد و غباری و هیچ ذلت و خاری فرو نمی‌گیرد»،
 یعنی رویشان روشن و پاک است، »

«ایشان اصحاب بهشتند و در آن جاویدانند»، »

«(یونس ۲۷)، «و کسانی که دستاوردهای بدیها باشد»، »

«جزاء بدی همانند آنست»، »
 «و خاری و بدبختی آنها را فرو می‌گیرد»، »
 «در برابر عذاب خدا هیچ حفاظی ندارند»، یا به عبارت دیگر: «نگهدارنده و در عصمت گذارنده از عذاب خدا برای آنها نیست»، »

«گویا چنین است که چهره‌هایشان را به پاره‌های تاریک شب پوشانده‌اند»، یعنی در تاریکی فرو رفته‌اند. خداوند بدی‌ها را به تاریکی تشبیه می‌کند و خوبی‌ها را به نور، و در همه جای قرآن این چنین است. خود قرآن نور است، زیرا قرآن راه را روشن می‌کند، ذهن و فکر را صیقل

می‌دهد، صاحبان خرد تربیت می‌کند، انسان اندیشمند و متفکر نسبت به خویش و حیاتش، و ازل و ابد و ابتداء و انتهاء می‌سازد و این موضوعات را برای او روشن می‌نماید. پس کسی که در اعمال و افکار و اخلاق مرتکب بدی می‌شود، به نتیجه مطلوب نمی‌رسد، زیرا در پاره‌های تاریکی فرو رفته است. پس دقت کنید که نگاه خداوند نسبت به انسان چیست! این انسان اگر بدی کرد، نمی‌تواند انتظار خوبی دیدن از نظام عالم را داشته باشد، این غیرممکن است! من از دید قرآن، بدی فراتر از این پیدا نکرده‌ام که انسان به هدایت الهی پشت کند و هر گاه فرصتی برای نزدیک شدن به نور برای او پیش آید، آن را از دست بدهد! این بدترین بدی‌ها است! » «ایشان اصحاب آتشند در حالی که در آن جاویدانند». آری! تفاوت در تاریکی و روشنایی است! تاریکی، ذلت است، و روشنایی رفعت. بناءبراین اصلاً در قرآن خبری از این سربلندی‌های ظاهری، که ما آنها را سربلندی می‌پنداریم، نیست!

رفعت و ذلت در نهج البلاغه

خطبه ۱۴۴ : «
 «کسانی غیر از ما که گمان برده‌اند راسخ در علمند؟»^۱»
 «(ادعاء آنها) دروغ بستن و تجاوز بر ما بوده است.»
 «همانا خدا ما را رفعت و سربلندی داده و آنها را خاری و سرافکندگی». پس اگر امیرالمؤمنین خانه‌نشین است دلیل بر سرافکندگی و ذلتش نیست، زیرا آن دانش‌هدایت و آن رسوخی را که در علم شناخت جهان و خدا و آخرت دارد، او را سربلند نموده است.
 «(آن رسوخ در علم را) به ما داده است و آنها را»

۱: مراد، رسوخ در علم هدایت و پیشوایی و رهبری جامعه به روشنایی است، علم نجات جامعه از تاریکی. قرآن امثال امیرالمؤمنین را راسخ در این علم می‌داند.

محروم کرده». تفاوتها را ببینید! رفعتها و ذلتها را مقایسه کنید! دنبال اینها بروید! شیعه یعنی پیروی از این علم! فقط! در حالی که به ما چنین القاء کرده‌اند که شیعه یعنی با دست خود بر سر خویش زد!

«ما را داخل این راه کرد و آنها را اخراج نمود».
 البته مراد این نیست که خداوند جبراً اینچنین می‌کند، بلکه این در سنت الهی است که اگر کسی این راه را نپذیرفت، گویا خدا اخراجش کرده است. «بوسیله ما است که هدایت اعطاء می‌شود و کوری به بینایی تبدیل می‌گردد». بناءبراین امامت برای تبدیل کوری به بینایی است.

خطبه ۱۹۱: «(ای مردم) نسبت به دنیا پاک و نظیف باشید»، یعنی خود را به دنیا آلوده نکنید، «و نسبت به آخرت شیدا باشید»، «و کسی را که تقوی سربلندش ساخته، خار و خفیفش ندانید»، پس تقوی سربلندی می‌آورد، نه چیز دیگری! «و کسی را که دنیا به او سربلندی داده، شما برایش رفعت و سربلندی قائل نباشید». دنباله‌روی از هر کسی که قدرت و مکنّت دنیایی پیدا کرده، بشر را خار و خفیف کرده است!

خطبه ۱۴۷: «واقعاً و در حقیقت سزاوار نیست کسی که عظمت خدا را شناخته است، بزرگی را به خود ببندد». یعنی کسانی که بزرگی را به خود می‌بندند، عظمت خدا را نشناخته‌اند! آن وقت با چه تَبَخْتَر^۱ و تکبری راه می‌رود!^۲ «پس سربلندی کسانی که می‌دانند بزرگی

۱: خرامیدن

۲: قرآن از زبان لقمان خطاب به فرزندش می‌گوید: «

«لقمان ۱۸)» «و از مردم رخ بر متاب و در زمین

خرامان راه مرو، همانا خداوند هرگز کسی را که به خیال، خود را بزرگ کرده است و به این خیال فخرروشی می‌کند دوست ندارد».

خدا چقدر است این است که در برابر او تواضع کنند»، «
 «و سلامت کسانی که می‌دانند قدرت خدا
 چقدر است این است که در برابر او تسلیم باشند»، یعنی دیگر از جانب
 خود راهی ارائه ندهند و همان راهی را که خدا گفته است بروند. اما
 متأسفانه ما امروز چقدر بر سر این موضوع چانه می‌زنیم که چرا این
 حکم در قرآن آمده؟! چرا آنجا آن را گفته؟! اصلاً این احکام در ۱۴۰۰
 سال پیش موضوعیت داشته است و امروز مناسبتی با اوضاع بشر ندارد!
خطبه ۱۹۸ : « () » «سپس آنکه

خدای عزّ و جلّ این پیامبر را به حق فرستاده است...»
 «خدای سبحان این پیامبر را ابلاغ کننده رسالت خویش
 قرار داده»، «
 «و مایه بزرگواری امتش ساخته». مگر
 می‌شود امتی این پیامبرش باشد و کرامت و سربلندی و رفعت و عزت و
 عظمت نداشته باشد؟! و امروز ذلت را ببینیم! پس بی‌تعارف ما امت این
 پیامبر نیستیم! امت خودمانیم! امت هزار مکتب هستیم زیرا به هزار در
 و دکان سر می‌زنیم! شتر گاو پلنگ نمی‌شود! یا کافر یا مؤمن! اگر مؤمن
 هستیم، مبانی ایمان این است که خداوند این پیامبر را مبداء و مبنای
 کرامت امتش قرار داده و امت این پیامبر باید کریم و بزرگووار باشند!
 «
 «و او را جلوه‌گر بهار اهل زمانه خود نموده»، «

«
 «و سربلندی برای یارانش و شرف برای انصارش».
 اینهایی که امیرالمؤمنین می‌گوید، کجا یافت می‌شوند؟! در مصر؟ سودان؟
 الجزائر؟ فلسطین؟ عراق؟ پاکستان؟ ایران؟ آذربایجان؟ ترکیه؟
 کجایند!!! ما خواب هستیم! دل خوش کرده‌ایم!

خطبه قاصه: در این خطبه امیرالمؤمنین معیارهای سربلندی و
 سرافکنندگی را بیان می‌نماید. «

۱: ما باید تکلیف خود را معلوم کنیم! آیا ایمان داریم که این پیامبر به حق مبعوث
 شده یا نه!؟

«و ثروتمندان ناز پرودهٔ ثروت خود، به آثار موقعیت نعمتهایشان تعصب نشان داده‌اند». همیشه اغنیائی که مُترَفند کار را خراب کرده‌اند، یعنی آنهایی که ناز پروردهٔ ثروت خویشند و به آن می‌بالند. نعمتهایی که در اختیار دارند موجب غرور و تکبرشان می‌شود.»

«^۱ و گفتند اموال و اولاد ما بیشتر است، پس ما معذب نیستیم». این دلیلی است که همگان می‌گوییم! ما می‌گوییم اگر خدا می‌خواست عذابمان کند، اول مالمان را می‌گرفت و بعد اولادمان را! پس چون خدا مال و اولاد به ما داده است، پس ما مستحق عذاب نیستیم! آن وقت بالای در خانه‌مان هم می‌نویسیم: »

«(نمل ۴۰)»

»

«اگر واقعاً باید جایی تعصب نشان داده شود، باید نسبت به خصالهای پسندیده و کارهای شایسته و نیکو و امور ستوده و خوب تعصب به خرج داده شود.»

«همان خصلتهایی که بزرگواران و نجیب‌زادگان و نیکان بیوتات عرب و پیشوایان قبایل به آن افتخار می‌کردند و کوشش می‌کردند هر یک از این خصلتها را بیشتر داشته باشد تا نسبت به دیگری فضیلت پیدا کند.»^۲ »

«با اخلاقی رغبت برانگیز و بردباری‌های بسیار»، آن گونه که همهٔ مردم رؤیای بزرگ خویش را در این آدمها، متجسد ببینند، » «و انجام کارهای مخاطره‌آمیز و بزرگ»، » «و بجاگزارنده اثرهای نیکو و ستودنی»، » «پس تعصب بخرج دهید برای

۱: این قسمت، آیهٔ ۳۵ سورهٔ سبأ است که امیرالمؤمنین نقل می‌فرماید.

۲: « جمع » « است. » « به ملکه زنبور غسل می‌گویند، زیرا بقیهٔ زنبورها دورش جمع می‌شوند. به امیرالمؤمنین هم می‌گفتند: «يعسوب الدين».

آن ستودگی عالی»، «
 «و وفاء به عهدها»، «
 «از همسایه داری»، «
 «و اطاعت از نیکی»^۱»، «
 «و سرپیچی و نافرمانی از کبر و غرور»، زیرا کبر همان
 شیطان است. «
 «و گرفتن فضل»، یعنی گرفتن آن چیزی
 که اضافه تر و بیشتر است، نه آنکه کمتر است، مثلاً اگر دو چیز داریم، که
 یکی بهتر است، آن بهتر را به فقیر بدهیم و بدتر را برای خود نگه داریم.
 «
 «و از تجاوز دست برداشتن»، «
 «و انصاف داشتن در
 بدی قتل را بزرگ شمردن»، «
 «و فرو خوردن خشم»، «
 «و دوری کردن از فساد در روی زمین»، «
 «و همیشه برحذر باشید از
 آنچه که به امتهای پیش از شما نازل شده است، از بدبختی‌ها و عذابها به
 جهت بدرفتاریها و نکوهیده کردارها»، «
 «پس به یاد آورید حالات آنها را در خیر و شر»، یعنی هم در سربلندی و
 هم در سرافکندگی. «
 «و پرهیزید از اینکه
 مثل آنها باشید»، «
 «پس اگر در تفاوت این
 دو حالت ایشان (خیر و شر) تفکر کردید»، «
 «پس بروید دنبال آن کاری که آنها کردند و به دنبال عزت را
 بدست آوردند و سربلندی نصیب حالشان شد»، «
 «و به واسطه آن کار، دشمنانشان از میدان بدر رفتند»، «
 «و به وسیله آن سلامت و عافیتشان بدرازا کشید»، «

۱: «نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب بگردانید، بلکه نیکوکار کسی که به خدا و روز آخرت و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان داشته باشد و مال را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در راه آزاد کردن بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفاداراند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند آنانند که راست گفته‌اند و همان پرهیزگارانند» (بقره ۱۷۷).

«و به آن کاری که انجام دادند نعمت به سویشان سرازیر شد»، «و به جهت آن، حبل کرامت بدیشان وصل شد»، «زیرا خیر وقتی به آنها رسید که از پراکندگی و تفرقه اجتناب کردند»، «و خود را هم پیمان و با الفت نمودند»، «و یکدیگر را بر آن تشویق کردند»، «و همدیگر را بدان سفارش نمودند»، «ای مردم از هر کاری که پشت امم قبلی را شکسته است، دوری کنید»، «و توانشان را کینه‌توزی دلها سست کرده است»، «و نیز نفرت‌انگیزی سینه‌ها»، یعنی نسبت به هم احساس نفرت داشتند. «و پشت کردن به یکدیگر و دست یکدیگر را رد کردن»، «و در حالات گذشتگان مؤمنان پیش از خود تدبر کنید»، «که در آزمون و امتحان سخت چگونه می‌زیستند»، «آیا سنگین‌ترین بار در میان مردم بر دوش آنها نبود؟!»، «و در بلاء و آزمون کوشاترین بندگان خدا نبودند؟!»، مراد مؤمنان صدر اسلام است که در مکه ایمان آوردند. «و از همه اهل دنیا، در تنگناترین شرایط زیستند»، «آن بزرگان و پادشاهان، این مردم را بردگان خود ساخته بودند»، «و بدترین عذابها را بر گرده‌های آنها وارد کردند»، «و تلخ‌ترین نوشیدنی‌ها را به آنها ذره‌ذره می‌نوشانیدند»، یعنی نمی‌گذاشتند یک دفعه هم بخورند تا کامشان همیشه تلخ باشد، «پیوسته، حال نسبت به آنها این چنین بود که خفت و خاری هلاک و سلطه غالب قدرت را داشتند»، «هیچ چاره‌ی نمی‌یافتند که خودداری کنند و هیچ راهی هم برای دفاع نداشتند»، «تا

وقتی که خدا دید که تا چه اندازه در دوست داشتن او، پایدار و ثابت قدمند»، «و تمام سختی‌ها و بدی‌ها را از

ترس او تحمل می‌کنند»، «

«خدا از دل همین تنگناهای مصیبت و بلاء، فرج را رسانید، آن وقت به جای ذلت، عزت به آنها عطاء فرمود»، عزت و رفعت را ببینید! «

«و امنیت را به جای ترس»، «

وقت پادشاهان و حاکمان گشتند»، «و پیشوایانی سرشناس»^۱.

مغنیه^۲ در شرحش بر نهج البلاغه، در ذیل عبارتهایی که دربارهٔ عبرت‌گیری از سرگذشت اقوام و امتهای پیشین است، می‌نویسد: «پس هنگامی که علل قوت و ضعف امتهای را در تاریخ بررسی می‌کنید، امتی را می‌یابید که هم ناتوان بوده و هم عقب‌افتاده، و امت دیگری را هم پیدا می‌کنید که توانمند و متمدن است. باید نقاط ضعف را در کنار نقاط قدرت و پیشرفت امتهای بررسی نمود و موجباتشان را دریافت و از آنها عبرت گرفت. عاقل کسی است که بهره‌گیر از آن چیزهایی که انداز دهنده هستند و ترساننده!...

ما مسلمانانها نصیحتهای امیرالمؤمنین را به دست اهمال و فراموشی سپرده‌ایم و غریبه‌ها آنها را گرفتند و مراکز تحقیقی آنها سرگذشت امتهای را بررسی کرده و می‌کند، و همچنین دینشان را، سنتهایشان را، اوضاعشان را، و میراثشان را، گروههایشان را، و اقتصادشان را، و حتی

۱: اگر سردسته‌های دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی و هیأت‌داری را جمع نمایید و این عبارتها را برایشان بخوانید و بعد از آنها پرسید که اینها از کجاست، چند نفر آنها می‌توانند پاسخ درست بدهند؟! آن وقت این همه هم برای خاندان عصمت و طهارت بر سر و سینه می‌زنند! اعمال آنها مفید چه فایده‌یی است!؟

۲: محمد جواد مغنیه، از علماء معاصر شیعه لبنانی است که آثار متعددی از او بجا مانده است، از جمله شرحی بر نهج البلاغه در چهار مجلد، تحت عنوان «فی ظلال نهج البلاغه». وفات او در دههٔ هفتاد شمسی در لبنان است.

کم و کیف کالاهایی که مصرف می‌کنند، آن هم فقط به جهت چپاول توانمندیهای امتهای و صادر کردن سرمایه و احتکار کردن بازارها و تهاجم از طریق جنگ‌روانی در آن هنگام که نیاز باشد.

اما در مقابل، جوانان ما سرگرم تماشای فیلم‌های جنسی و جنایی هستند، و رؤسایمان در حال شاخ و شانه کشیدن برای یکدیگر و کوشش برای سلطه بیشتر یافتن بر ملت‌هایشان. اما روحانیون ما، نصفشان یا شاید هم بیشتر، در شغلی سرگرم کننده هستند، هم برای فریب مردم و هم برای نقشه کشیدن برای اموال آنها، از هر راهی که بشود، حتی اگر طرف آنها دشمن دین و انسانیت هم باشد!

هر وقت تجاوزی از سوی اسرائیل به عربها شده، در جنگ ۱۹۴۸ یا ۱۹۶۷، دو و نیم میلیون اسرائیلی، ۱۰۰ میلیون عرب محیط بر خود را خار و خفیف کرده‌اند! و اگر کسی بگوید: علت اسرائیل نیست، بلکه امریکا است، در جوابش می‌گوییم: هرگز! اختلاف و پراکندگی علت است! مگر ویتنام نبود که امریکا را خار و خفیف کرد و او را وادار نمود که در بیهوشی و سرگردانی ویتنام را رها نماید، به طوری که امریکا نمی‌دانست راه گریز و مفر کجاست!^۱

قصه شکایت آستر با آستر در مثنوی مولوی:^۲

| | |
|---|---|
| خار خور تا گل برویاند تو را | چشم تو روشن شود جان با صفا |
| خار را از چشم دل گر برکنی | چشم جان را حق ببخشد روشنی |
| اشتری را دید روزی استری | چون که با او جمع شد در آخری |
| گفت من بسیار می‌افتم به رو ^۳ | در گریوه ^۴ و راه در بازار و کو |

۱: این متن همراه با تلخیص است.

۲: نسخه بصیر الملک - چاپ بمبئی - دفتر چهارم

۳: آستر گفت من هر چه راه می‌روم، پیوسته زمین می‌خورم. مراد ذلت است.

۴: گردنه، راه دشوار، کوه کوچک، راه پر از پستی و بلندی.

گر چه در رو می‌فتم بسیار من
 خاصه از بالای گه تا زیر کو
 کم همی‌افتی تو در رو ، بهر چیست؟
 در سر آیم هر دو زانو در زخم
 کژ شود پالان و رختم بر سر
 همچو کم عقلی که از عقل تباه
 سخرهٔ ابلیس گردد در زمن^۴
 در سر آید هر زمان چون اسب لنگ
 می‌خورد از غیب بر سر زخم ، او
 باز توبه می‌کند با رأی سست
 ضعف اندر ضعف و کبرش آنچنان
 ای شتر که بر مثال مؤمنی^۸
 تو چه داری که چنین بی‌آفتی؟
 گفت گر چه هر سعادت از خداست
 در ره هموار و ناهموار من
 در سر آیم هر زمانی از شکوه
 یامگر خود جان پاکت دولتی است؟^۱
 پوز و زانوز آن خطا پر خون کنم
 وز مکاری^۲ هر زمان زخمی خورم
 بشکند توبه به هر دم از گناه^۳
 از ضعیفی رای آن توبه شکن
 که بود بارش گران و راه سنگ
 از شکست توبه آن اِدبارخو^۵
 دید در دم باز توبش را سگست^۶
 که به خاری بنگرد در واصلان^۷
 کم فُتی در رو و کم بینی زنی^۹
 بی عثاری^{۱۰} و کم اندر رو فتی
 در میان ما و تو ، بس فرق هاست

۱: یا ممکن است اصلاً جنس تو جنس دیگری باشد که نمی‌افتی؟!

۲: استربان.

۳: استر خود می‌گوید: من مانند آدم کم عقل هستم، زیرا آدم کم عقل پیوسته چوب اعمالش را می‌خورد و توبه می‌کند، اما دوباره همان‌ها را تکرار می‌کند.

۴: انسان کم عقل اسباب دست ابلیس می‌شود.

۵: سیه بخت و بدبخت

۶: سگستن یعنی گسستن. در فارسی قدیم، در چنین کلماتی که دو «س» پشت سر هم دارند، یکی را اول می‌آوردند.

۷: آنان که به معرفت حضرت حق رسیده و واصل گشته‌اند.

۸: مؤمن در پستی و بلندیهای روزگار زمین نمی‌خورد! زانوان مؤمن زیر بار سنگین مسؤولیت خم نمی‌شود! مؤمن، نه در بالارفتن و نه در پایین آمدن، نمی‌افتد.

۹: زده شدن.

۱۰: لغزش.

سربلندم من دو چشم من بلند^۱ بینش عالی امان است از گزند^۲
 از سرگه من ببینم پای کو هر گُو^۳ و هموار را من توبه توه^۴
 همچنان که دید آن صدر اجل^۵ پیش کار خویش تا روز اجل^۶
 آن چه خواهد بود بعد بیست سال داند اندر حال، آن نیکو خصال

۱: سربلندی انسان وقتی محقق می‌شود که دو چشم عقلش آنقدر بالا باشد که همه چیز را از فراز ببیند.

۲: بینش عالی خود از هر آسیبی در امنیت است.

۳: گودال.

۴: تمام پیچ و خم‌ها را باید با آن چشمی که بالاست دید.

۵: اعظم، جلیل‌تر، بزرگوارتر.

۶: زمان مرگ.

قتال در قرآن

علت طرح بحث*

در مبحث «حق و تکلیف» پیرامون این مسأله صحبت کردیم که قرآن تا کجا انسان را صاحب حق می‌داند و تا چه میزان دارای تکلیف. در آنجا با استناد به آیات قرآن و کلام امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه، ثابت کردیم که خداوند انسان را در انتخاب راه و عقیده، مختار و آزاد آفریده است. انبیاء هم به عنوان افرادی از جامعه که مدعی راهنمایی و هدایتند و هدف آنها هم این است که انسان را اختیاراً در مقام و جایگاه و منزلتی قرار دهند که پیوسته مدافع و گوینده و عامل به حق باشد، و خود را در قبال حق مسؤول بدانند، و اجازه ندهد حقی در جایی ضایع گردد، چه در تبیین حق با کلام، و چه در عمل به حق، مکتب و مطلب خود را مطرح می‌کند، بدیهی است که اگر کسی خواست، می‌پذیرد و اگر نخواست، نمی‌پذیرد.

حال این سؤال نیاز به پاسخ دارد که اگر خداوند انسان را در پذیرش عقیده، یا عدم قبول آن آزاد گذاشته است، پس آیاتی مثل «

* بخش حاضر، تلخیص، ادغام و جابجایی متون ویرایش شده ۶ جلسه خطبه‌های نماز جمعه دکتر سید علی اصغر غروی می‌باشد که تحت عنوان «قتال در قرآن» در طول سالهای ۸۲ و ۱۳۸۱ ایراد گشته است. به جهت ارتباط معنایی و موضوعی با مبحث «حق و تکلیف در قرآن و نهج البلاغه»، بهتر است در پی آن مطالعه شود.

«(توبه ۲۹)، «با کسانی که نه به خدا ایمان آورده‌اند و نه به روز جزاء نبرد کنید»، «مشرکان را بکشید هر جایی که یافتیدشان»، «(بقره ۱۹۱)، «هر جا پیدایشان کردید بکشیدشان»،^۱ تکلیفشان چه می‌شود؟! اگر قرآن با مخالف خود به مدارا رفتار می‌کند، پس این آیات چیست و محمل اجرائی آنها چگونه است؟! همچنین می‌خواهیم ببینیم آیا «قتال» در قرآن حکمی است تکلیف‌آور یا حکمی است بر اساس تبیین مبانی و اُسس حقوق انسانی؟! برای پاسخ به این سؤاها باید در ابتداء «قتال» را در لغت و برخی از آیات قرآن بررسی نماییم.^۲

قتال در لغت

در لغت وقتی می‌گویند: «...» یعنی «...»، با او دشمنی کرد یا «...»، با او جنگ کرد. پس واژه «قتال» هم حاوی معنای کلمه «حرب» به معنای جنگ است و هم حاوی معنای کلمه «...» به معنای مخالفت و دشمنی کردن است. بناء بر این «قتال» در لغت، لزوماً به معنای «کشتن» نیست، بلکه به معنای مقابله و نبرد و دشمنی با طرف مقابل است. به

۱: اصلاً موقعیت سوره توبه متفاوت است. ما باید کلیت این سوره و جریانی را بررسی نماییم که پس از مهاجرت پیامبر (ص) و برخی از اصحاب، برای مسلمانهای باقیمانده در مکه پیش آمد و موجب شد که این آیات نازل شود تا قضیه کاملاً روشن گردد.

۲: البته بهتر بود ابتداء مبانی قتل در اندیشه انسانها در طول تاریخ بررسی شود که اصلاً چرا بشر اقدام به کشتن می‌کند و چه انگیزه‌هایی باعث می‌شود این کشتن رخ دهد؟ آیا ناشی از عصبیت است یا از اعتقاد؟ آیا برای دفاع است یا تهاجم؟ همچنین باید دید که ادیان و پیامبران الهی کدام یک از انواع کشتن را پذیرفته‌اند؟ اما به جهت مجال اندک از بحث پیرامون این عناوین در اینجا صرف نظر می‌نماییم.

همین جهت واژه «نبرد» در فارسی معادل خوبی برای کلمه «قتال» است، زیرا کلمه «نبرد» هم در جاهای مختلفی به کار می‌رود: نبرد میان حق و باطل، نبرد بین صنعت‌گران، نبرد بین بازاریها و... و مانند اینها. پس «قتال»، لغتی است که در مفاهیم اعم از جنگ به کار می‌رود.

قتال در آیات قرآن

قبل از اینکه به سراغ آیات قرآن در باب «قتال» برویم، لازم به تذکر است که وقتی قرآن می‌خوانیم، اگر بر روی مفاهیم آن دقت نکنیم و آنها را بکار نبندیم، وضع زندگی‌مان اصلاح نخواهد شد! ما برای اینکه بهتر و دقیق‌تر و زودتر به مفاهیم قرآنی دسترسی پیدا کنیم، باید هر آیه را اول با خودمان بسنجیم و تطبیق دهیم و ببینیم آیا در مورد ما صدق می‌کند یا نه؟!

۲۴۶ و ۲۴۷ بقره: »

«، «آیا از حال سران بنی اسرائیل خبر نیافتی^۱ آنگاه که به پیامبری از خود گفتند: فرماندهی برای ما بگمار تا در راه خدا نبرد کنیم؟»، «، «(آن پیامبر) گفت: اگر نبرد بر شما مقرر گردد، چه بسا نبرد نکنید!»، «

«، «گفتند: ما را چه می‌شود که در راه خدا نبرد نکنیم با آنکه ما از خانه‌هایمان و از نزد فرزندانمان بیرون رانده شده‌ایم»، «...»، «پس همین

که نبرد بر آنها مقرر گشت...»، در اینجا دلیل وجوب قتال روشن می‌شود، مردمی را مورد ستم قرار داده و از خانه‌هایشان بیرون کرده و بین فرزندان و والدین ایجاد جدایی و افتراق کرده‌اند، پس آنها باید اقدام کنند، و حال برای دفاع، فرماندهی می‌خواهند که زیر لواء او تجاوز

۱: «... آیا ندیدی؟ یعنی آیا نمی‌دانی؟ آیا خبر نیافتی؟ در زبان فارسی و انگلیسی هم، «دیدن» به معنای «دانستن» بکار رفته است.

دشمن را دفع و احقاق حقوق تضییع شده خود را بنمایند. بناءبراین خداوند قتال دفاعی را برای وصول به این هدف تأیید می‌کند.

«...» «(بقره ۲۴۶)،» «(پس همین که نبرد بر آنها مقرر شد)

پشت کردند مگر اندکی از آنها». حال اگر قتال و مجاهدت در راه خدا، با جان و مال، هم اکنون بر ما واجب گردد، آیا حاضریم در آن شرکت کنیم یا نه؟! آیا وظایفی را که بر عهده ما است، به شانه دیگران نمی‌اندازیم؟! ما نباید این آیه را منحصر به قوم بنی‌اسرائیل بدانیم، زیرا قصد قرآن از بیان این گونه مطالب، شرح تاریخ نبوده است! اگر این طور بود، باید به ذکر جزئیات وقوع آن واقعه تاریخی هم می‌پرداخت. قصد قرآن بیان الگو است تا بشریت پند و عبرت گیرند! آری! قرآن مجموعه الگوهاست، آن هم الگوهای منسجم! مثلاً یکی از مقاصدش از بیان این آیه این است که اگر کار بزرگ و امر خطیری بر سر راه ما قرار گرفت، پای خود را عقب نکشیم و بهانه نیاوریم! بناءبراین ما باید خودمان را با این آیات تطبیق دهیم و درونمان را حلاجی کنیم.

«...» «و خدا به ستمگران دانا است». قرآن پشت

کردن به میدان قتال و عرصه نبرد و مبارزه را ستم می‌داند. پس مواظب باشیم که جزء ظالمان و ستمگران نباشیم!

«...» «(بقره ۲۴۷)،» «و پیامبرشان به

آنها گفت: خداوند برای شما طالوت را به عنوان فرمانده تعیین کرده است». پس وجود پیشوا و فرمانده و هادی برای قتال لازم و ضروری است. یکی از شرایط پیشوا هم این است که آنچه را که می‌گوید، خود بدان آن عمل کند و حجت را بر اطرافیان تمام گرداند. ما به عنوان مسلمان موظفیم، پیشوایانی در هر زمینه برای خود شناسایی نموده و به آنها مراجعه کنیم و از آنها بپرسیم که حال ما چه کاری باید انجام دهیم؟ وظیفه ما در این شرایط چیست؟ بدیهی است که هر یک از ما نمی‌توانیم مستقلاً با اتکاء به رأی خود، در مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تصمیمات درستی اتخاذ کنیم.

»

«(بقره ۲۴۷)، «گفتند: چگونه طالوت می تواند بر ما فرماندهی کند در حالی که ما خود برای فرمان‌روایی از او شایسته‌تریم و او را وسعت مال نداده‌اند؟! آیا نگرش ما این چنین نیست؟! آیا به ثروتمندان و فقیران یکسان می‌نگریم؟! در عصر پیامبر اسلام هم، زمانی که اسامه بن زید که جوانی ۲۳ ساله بود، از سوی ایشان به فرماندهی لشکر انتخاب شد، بسیاری از بزرگان از این گزینش ابراز ناخشنودی کردند. پیامبر در جوابشان فرمود: « هر کس که از جیش اسامه تخلف کند و فرماندهی او را نپذیرد، از من نیست.

» «(بقره ۲۴۷)، «(آن پیامبر) گفت: خدا او -

طالوت - را برای شما برگزیده است»، «و
 (خداوند) او را در دانش و سلامت جسم فزونی بخشیده است». بناءبراین برای انتخاب فرمانده یا اداره‌کننده امور، نباید شایستگی ظاهری و اموال و دارایی مطرح باشد، بلکه وسعت علم و دانش و سلامت جسم مهم است. با علم و دانش است که می‌توان جامعه را به نحو احسن هدایت و اداره نمود و از گمراهی نجات داد و نارسایی‌های آن را حل کرد و راه‌های آسیب‌های اجتماعی را یافت. سلامت در جسم هم می‌تواند نشانه‌ی برای سلامت در عقل باشد. یکی از زیانهای عدم سلامت جسم، صرف وقتی است که بیمار برای درمان خود می‌کند و در نتیجه نمی‌تواند وقت کافی به حل مشکلات و معضلات جامعه اختصاص دهد. بناءبراین اگر علم و عقل سالم در کسی با هم جمع شد، او از نظر خدا، برای پیشوایی مردم مناسب است.

» «(بقره ۲۴۷)، «و خداوند مُلک خود - اداره امور

مردم - را به هر کس بخواهد می‌دهد». خواست خدا هم این است که شوون جامعه را کسی در دست گیرد که گشادگی در دانش و سلامت در جسم داشته باشد. «و خدا وسعت دهنده‌ی دانا است».

تفسیر المنار در ذیل این آیات می‌نویسد: «این آیات در باب قانونمند

کردن قتال و نبرد با دشمن نازل شده است تا از حقیقت حمایت شود، و اینکه شأن و مقام و منزلت حق به همه اعلان گردد. پس باید در این راه از مال خرج نمود، برای تألیف قلوب،^۱ و برای سربلندی و عزت امتها، و برای دسترسی به زندگی پاک و پاکیزه، و اگر هر قومی از این عنوان منحرف شد (یعنی حاضر نشد در این راه بذل مال کند) راه نابودی و هلاک را پیموده است.^۲

تفسیر طنطاوی نیز در ذیل این آیات آورده است که: «قتال فقط این نیست که صفها جمع شوند، سربازها قطار گردند، علمها برافراشته شوند و فرمانده و فرمانبر گرد هم آیند، بلکه قتال خرج کردن مال است در پیشبرد و ترقی دادن کشور و دین و اعتلاء اخلاقی مردم. ستون و اساس و بنیان همه اینها خرج مال است. ای مسلمانها! چگونه می‌خواهید اسلحه بسازید و توپخانه‌های آتش‌زا بوجود آورید؟! مگر می‌شود بدون مال این کار را کرد؟! خرج کردن در راه اعتلاء مملکت اسلامی، قرض دادن به خداست.^۳

«قتال بر شما واجب شده

۲۱۶ بقره:»

است و این بر شما سخت و گران است»،

«و چه بسا که شما چیزی را خوش

نداشته باشید و آن برای شما خوب باشد و چه بسا که چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما بد باشد». انسان از کارهایی که انجامش سخت است، خوشش نمی‌آید، اما باید بداند که نتیجه کار برایش خوب است، از جمله آنها قتال یا نبرد است. مثلاً در مورد نماز می‌فرماید: «

۱: یعنی بخشی از زکات و خمس و ... را به پیروان سایر ادیان بدهیم تا دل‌هایشان با ما الفت گیرد و از این راه با ما مانوس شوند و آهسته آهسته به سمت اسلام بیایند یا دست از دشمنی آشکار و پنهان بردارند.

۲: متونی که از برخی منابع عربی در این مجال ذکر گردیده، همراه با تلخیص است.

۳: ابن عربی هم در ذیل همین آیات می‌نویسد: اگر انسان با نفسش مبارزه نکند و شیطان نفس را سرکوب نکند، مالش را در این راه خرج نمی‌کند.

«(بقره ۴۵)، «اقامه نماز سخت و سنگین است جز بر کسانی که در برابر خدا خاشعند»، یعنی اقامه نماز فقط بر کسانی آسان است که به عظمت آفرینش، علم و عزت، و خلقت و حکمت و اراده خالق هستی ایمان آورده‌اند.

درس خواندن برای بعضی از محصلان سخت و دشوار است، و استراحت و تفریح برایشان بسیار خوشایند، اما نتیجه اولی خوب است و نتیجه دومی بد. بناءبراین ممکن است انجام دستوراتی که از جانب خدا به ما رسیده است، مشکل باشد، اما انسان وقتی در مسیرش افتاد، برایش آسان می‌شود. چرا اگر به یک بچه درس خوان بگویند: بیا برویم سینما یا بیا برویم بازی، برویم مهمانی، می‌گوید: نه! نمی‌آیم، می‌خواهم درس بخوانم؟! زیرا در خط درس خواندن افتاده است. در ابتداء سخت بوده که خودش را به این وضع عادت دهد، اما کم کم خوگرفته است و دیگر تحمل این سختی، برایش دشوار نیست. بازی نکردن و فیلم تماشا نکردن و مهمانی نرفتن برایش سخت نیست.

اگر انسان به کارهای خوب، که البته همه کارهای خوب هم سخت هستند، عادت کرد، دیگر انجام آنها برایش طبیعی می‌شود و دیگر از آن مسیر خارج نمی‌گردد. مثلاً حرف زدن خیلی آسان‌تر از حرف نزدن است! یعنی اگر آدم جلو خودش را بگیرد و حرف نزند، خیلی برایش سخت است، چرا که حرف زدن را دوست دارد و از این جهت است که وارد عرصه‌های غیبت، تهمت، افتراء و دروغ می‌شود! اگر سکوت کند و چیزی نگوید، هیچ یک از آنها اتفاق نمی‌افتد! این سکوت سخت است، ولی اگر به این سختی عادت کرد، وقتی که صحبت می‌کند، عقل بر او حکم می‌راند و کلام او مفید واقع می‌شود، و زمانی صحبت می‌کند که بتواند از کلامش نتیجه مثبت بگیرد. قتال یا نبرد هم یکی از مقوله‌هایی است که در گام اول سخت می‌نماید. بناءبراین بسیاری از کارها که انجامش برای انسان سخت است، اما نتایج خوبی در پی دارد، در مقوله قتال قرار می‌گیرند، زیرا متضمن نوعی از نبرد است.

تفسیر طنطاوی در ذیل این آیه می‌نویسد: «رسول خدا در روز فتح مکه گفت: «از امروز به بعد، دیگر مسلمانی به جهت عقیده‌اش هجرت نخواهد کرد و در وطن تثبیت پیدا می‌کند، از امروز به بعد جهاد است و نیت. اگر از شما طلب شد که بیاپید و آماده باش برایتان دادند، آن وقت آماده شوید». این قول، تمام آنچه را که در این مقام و در این باره گفته شده، جمع کرده است. پس باید تمام امت مسلمان به این فرمان پیامبر عمل کنند و خود را در چهارچوب جهاد قرار دهند. اگر دشمن بخواهد داخل حیطة مسلمانها شود، دفاع بر هر زن و مردی واجب است. اگر دشمن با قلمرو مسلمانها کاری نداشته باشد، جهاد تبدیل به عمل اختصاصی می‌شود، به این معنا که هر کسی در اختصاص خود کار کند، یعنی در آن فنی که تخصص دارد و به او مختص شده است فعالیت و کوشش نماید. عالم و صانع و زارع باید آنچه را که در توان و طاقت دارند، به نحو احسن و به صورت عمل صالح انجام دهند. قتال انجام نمی‌گیرد مگر با فراهم بودن وسایل و لوازمش. باید سلاحش آماده باشد، راه‌ها و تمام آن چیزهایی که به نحوی با زندگی انسان سر و کار دارد مرتب و منظم باشد، کارخانه‌ها باید ترقی داده شود و توسعه همه جانبه باید متحقق گردد».

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هوشیاری خود را حفظ کنید». « به معنای اسلحه نیست، بلکه به معنای هوشیاری است که موجب احتراز و کناره‌گیری و مراقبت نسبت به تحركات دشمن شود. بناءبراین » « یعنی «بیداری و هوشیاری خود را در برابر دشمن حفظ کنید». پس » « در هنگام جنگ هم موضوعیت دارد، زیرا در هنگام جنگ، حفظ هوشیاری بسیار مهم است.

«(نساء: ۷۱)» «پس در دسته‌های کوچک^۱ یا دسته جمعی حرکت کنید»، پس امت، همه با هم، باید آمادگی و

۱: « جمع » « است به معنای «گروه کوچک».

هوشیاری خود را داشته باشند، »
 کسی هست که در این راه حتماً کُندی می‌کند». آیا ما در عرصهٔ قتال
 کوتاهی و کندی نمی‌کنیم؟! »

«(نساء ۷۲)»

«زمانی که به آن کسانی که در قتال شرکت کرده‌اند، مصیبتی می‌رسد یا شکستی وارد می‌شود، (شرکت نکرده در قتال) می‌گوید: خدا به من نعمت داد که همراه با آنها گواه بر این امر نبودم!»، »

«(نساء ۷۳)»، «و اگر به شما افزونی و فضلی از خدا برسد، سخنی خواهد
 گفت که گویا اصلاً بین شما و او هیچ دوستی و رابطهٔ صداقت و محبتی
 وجود نداشته است! (می‌گوید) ای کاش من هم با آنها بودم و به پیروزی
 بزرگی نائل می‌شدم!». این سخن، از آن کسی است که انگار اصلاً با اهل
 ایمان و جهادگران آشنایی نداشته و آنها را نمی‌شناسد، اما کسی که با
 فاتحان رابطهٔ دوستی داشته، قطعاً خود را در پیروزی یا شکست ایشان
 سهیم می‌دانسته و امروز که فتح و نصرتشان را می‌بیند، می‌گوید: خدا را
 شاکرم که من هم با آنها بودم!

«(نساء ۷۴)»، «پس حتماً باید در راه خدا قتال و جهاد
 کنند»، »
 «آنان که حیات این دنیا را
 می‌فروشند و آخرت را می‌خرند»، یعنی جلو پا و سختی فعلی امروز قتال
 و جهاد را نمی‌بینند، بلکه پیروزی نهایی را می‌بینند، آن وقت با شوق و
 ذوق در راه خدا حرکت می‌کنند.»

«»، «پس کسی که در راه خدا قتال کند و یا کشته شود و یا
 پیروز و غالب گردد، ما او را پاداشی بزرگ می‌دهیم»، »

«(نساء ۷۵)»

«چرا شما در راه خدا، و در راه رهایی مردان و زنان و کودکانی که به
 ناتوانی کشانده شده‌اند نبرد نمی‌کنید؟! در حالی که می‌گویند:

پروردگارا، ما را از این سرزمین که مردمش ستمگرند رهایی بخش و ما را از نزد خود دوست و از نزد خود یآوری قرار ده». پس هر جایی که مسلمانها ببینند مردمی در دفاع از خود ناتوانند و نمی‌توانند خود را از چنگال ستمگران نجات دهند، باید به آنها کمک نمایند. در ضمن کسی دوست مستضعفان است که واقعاً در جهت رفع ناتوانی آنها بکوشد، نه به بهانه رفع ناتوانیشان، ابزار کسب منافع خویش نمایدشان و از این طریق در پی احراز مقام و منصب و قدرت و ثروتی باشد! حال با این اوصاف، آیا این چنین قتالی در میان مسلمانان وجود دارد؟! یا به جز برهه کوتاهی در صدر اسلام وجود داشته است؟! »

«(نساء: ۷۶)»، «کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا نبرد می‌کنند و آنان که کفر ورزیده‌اند در راه طاغوت نبرد می‌کنند». بناءبراین دو نوع قتال وجود دارد. یکی قتال در راه خدا، و دیگری قتال در راه طغیان و طاغوت. پس مردم باید توجه کنند که زیر علم چه کسی جمع می‌شوند و می‌خواهند چه کسی را به قدرت برسانند!

«»، «پس شما که اهل ایمان هستید با دوستان و اولیاء شیطان نبرد کنید زیرا کید شیطان - صاحب قدرت دروغین - ضعیف است.»^۱ »

«(نساء: ۷۷)»، «ای پیامبر) نمی‌بینی کسانی را که وقتی به آنها گفته شد دست از روش پیشین خود بردارید (دست از ظلم

۱: متأسفانه ما مسلمانها به این آیات ایمان نداریم! چرا که یک میلیارد و سیصد میلیون مسلمان در برابر شیطان کوچکی مثل اسرائیل، ضعیف و ذلیل هستیم و اقدامی هم نمی‌کنیم! من کاری به صدام ندارم، ولی این ذلت است برای امت اسلام که بیایند و داخل خانه رئیس جمهور مملکتی را بگردند و اسلحه‌خانه‌هایش را بگردند و موشک‌هایش را از کار بیندازند! آیا اینها تو سری خوردن و بی‌اختیاری مسلمانها نیست؟! »

بردارید و بیايید ایمان بیاورید) و نماز را اقامه کنید و زکات بدهید، گمان کردند به همین جا تمام شد) اما همین که قتال بر ایشان واجب گشت، به ناگاه گروهی از آنان از مردم هراسناک شدند، مثل اینکه از خدا می ترسند، بلکه از مردم بیشتر هم می ترسند!»

مقابل هم قرار دادن ترس از خدا و ترس از مردم، از نکات بسیار مهم است. همیشه عقب نشینی از دایره ایمان و رها کردن آیات قرآن و عمل نکردن به آنها به سبب ترس از مردم بوده و هست. انجام خیلی از کارهای خلاف شرع در جامعه ما به جهت ترس از مردم است. مثلاً فلانی که سالها جلسه ختم انعام داشته و حالا فهمیده است که خواندن محض از روی یک سوره کار اشتباهی است و ثوابی ندارد و باید به متن آیات سوره انعام عمل کرد، پیش خود می گوید: «اگر ختم انعام برنذاریم، مردم می گویند: اینها کافر شده اند! بی دین شده اند!»، پس از مردم می ترسد نه از خدا! آری! ترس از مردم ما را به سمت بی دینی و ترک آیات خدا یا سبک شمردن آنها سوق می دهد!

» «(نساء: ۷۷)، «و می گویند: خدایا اصلاً چرا قتال را بر ما واجب کردی؟» نروید در صدر اسلام! به اوصاف و اوضاع خودمان دقت کنید! وقتی کار سختی پیش می آید که باید انجام دهیم، در درونمان می گوئیم: «نه! خدایا! دیگر این کار زور است و ما نمی توانیم انجامش دهیم! و تو خود گفته ای: » «(بقره: ۲۸۶)». اما

غافلیم از اینکه وسع انسان چقدر عظیم و بی کران است!

» «خدایا نمی شود آن را عقب بیندازی به زمانی نزدیک؟»، «» «(ای پیامبر) بگو کالای دنیوی عمرش کوتاه است!»، «» «و اما آخرت بهترین است برای کسی که پرهیزگار باشد»، «» «و خداوند به اندازه باریکترین رشته نخ به کسی ظلم نمی کند»، یعنی اگر گمان می برید که خدا، با واجب کردن نبرد، می خواهد شما را آزار دهد و اذیت کند، در اشتباهید، هدف خدا سربلندی و اعتلاء و عزت شماست!

« (نساء: ۷۸) » «هر جایی که باشید مرگ، شما را
 فرو می‌گیرد!»، «
 فلک کشیده باشید»، «
 «حتی اگر در کاخهای سر به
 «اگر به
 این گروه از مردم نیکی رسد، می‌گویند: این از نزد خداست»، یعنی خدا
 به ما عنایت و التفات دارد و به سبب خوبی ما است که الطاف الهی شامل
 حال ما می‌شود! » «
 «و اگر بدی به آنها
 برسد، می‌گویند: تقصیر تو است (ای پیامبر)!»، یعنی تو آمدی و ما را در
 این گرفتاری انداختی! » «
 «(ای پیامبر) بگو همه چیز از
 نزد خدا است»، پس به طور کلی نظام آفرینش تابع اراده حق است، »
 «
 «پس این مردم چگونه‌اند که اصلاً در
 وادی فهم هیچ سخنی نیستند!».

طنطاوی در ذیل این آیات می‌نویسد: «وجوب حفظ وطن که پیامبر
 هم فرموده: «دوست داشتن وطن جزء ایمان است»، در اسلام از اهم
 مطالبی است که در قرآن آمده است... ای مسلمانها! بیایید همه از ننگ و
 عار بگریزیم! به شوون دیگر زندگیتان هم نگاه کنید که قتال فقط
 منحصر و قاصر به حرب نیست! شما امروز نیازمندید در هر مورد و در هر
 زمینه‌ی جهاد و قتال کنید! در مقابله با تباه کردن وقت، باید جهاد و
 قتال کنیم که عمر ما، عمر امت اسلام، در این کشورها دارد نابود
 می‌شود و از بین می‌رود! در بهداشت! در سیاست! در منکر! اولین گام
 این باشد که بیاییم از مصنوعات داخلی خودمان مصرف کنیم! از خود
 مسلمانها کالاهای مورد نیازمان را بخریم! مصنوعات اسلامی را ترقی
 دهیم! و همچنین مدارس عالی را! اگر ما بتوانیم ده نفر را به مدارج عالی
 تحصیلات و تعلیمات برسانیم، بهتر از این است که هزارها نفر تعلیمات
 ناقص داشته باشند! امکان این را ندهید به بیگانگان که در کشورهای
 شما رحل اقامت بیفکنند! و کوشش کنید با نیرو و توانی که دارید آنها را

۱: حدود ۹۰ سال پیش طنطاوی به مسلمانها چنین خطاب می‌کند و هنوز اسرائیل
 بوجود نیامده است که درباره‌اش در تفسیر صحبت کند.

بیرون کنید! اختلافات داخلی خود را کنار بگذارید و متحد شوید برای طرد آنها! این چیزی است که بر شما واجب شده است!».

۱۶۶ تا ۱۷۳ آل عمران: قبل از اینکه به متن آیات پردازم، بهتر است

درباره شأن نزولشان توضیحاتی بدهم: همه مفسران نزول این آیات را بعد از جنگ احد می‌دانند که مسلمانها شکست خورده‌اند.

در آستانه جنگ احد، دو نظر برای طریقه روبه‌رو شدن با دشمن در میان مسلمانها وجود داشت، عده‌یی می‌گفتند اگر در خارج مدینه بجنگیم بهتر است و عده‌یی هم معتقد بودند بهتر است در مدینه با دشمنان بجنگند. پیامبر هم جزء گروه دوم بود. دلیل پیامبر این بود که اگر ما اجازه دهیم مشرکان وارد مدینه شوند، حتی زنان و کودکان هم می‌توانند به ما کمک کنند، آنها روی پشت بامها قرار می‌گیرند و با سنگ و خار و تیغ و لیف خرما با دشمن نبرد می‌کنند و ما می‌توانیم با استفاده از خانه‌ها و کوچه‌ها به دشمن آسیب برسانیم، ولی آنها نمی‌توانند در نبرد خانه به خانه پیروزی کسب کنند. اما اگر از مدینه بیرون برویم، نیروی ما فقط منحصر به مردها می‌شود و جنگ در فضای باز و گسترده اتفاق می‌افتد و در نتیجه پیروزی ما قطعی نیست. در هر صورت قرار بر این شد که در بیرون مدینه با دشمن بجنگند.^۱

بناءبراین پیامبر با هزار نفر جنگجو، که برای شهر کوچک مدینه آن روز زیاد بوده است، از شهر خارج شد. عبدالله اَبی بن سلول که سرکرده و فرمانده منافقان بود، و در تاریخ هم مشهور است، در میانه راه با ۳۰۰ نفر از پیروانش، به بهانه خارج شدن سپاه از مدینه و بی‌پناه بودن آن، به شهر بازگشتند و گفتند: اگر مشرکان از راه دیگری به مدینه حمله کردند، ما در آنجا دفاع خواهیم کرد. پیامبر در آن جنگ، گروهی را

۱: در رسم عرب جاهلی جنگهای وحشیانه و ناجوانمردانه به هیچ وجه وجود نداشته است. حتی شمشیر زدن از پشت سر را جائز نمی‌دانسته‌اند، و اگر چنین چیزی اتفاق می‌افتاد، آن را خلاف اصول انسانی حاکم بر میادین جنگ تلقی می‌کردند و نسبت به آن اظهار شرمساری می‌نمودند.

مأمور به استقرار در دامنه کوهی نمود که از لحاظ سوق الجیشی بسیار مهم بود. اما آن افراد وقتی شکست ابتدائی دشمن را مشاهده کردند، برای کسب غنائم، آن منطقه را که نگاهبانی آن به ایشان سپرده شده بود، رها نمودند و دشمن با عبور از همان مکان، مسلمانان را شکست داد. مسلمانها به جهت تبعیت نکردن از پیامبر، چه قبل از جنگ و چه در حین آن، شکست خوردند.^۱

هنگامی که به مدینه بازگشتند، منافقان می‌گفتند: اگر آنهایی که کشته شدند مثل ما در شهر مانده بودند، کشته نمی‌شدند. آنگاه این آیات نازل گشت:

«(آل عمران ۱۶۶)، «آنچه

»

در روز رویارویی دو گروه به شما رسید به اذن خدا بود و برای این بود تا خدا مؤمنان را بشناسد (و آنان را به ایمان و ثبات قدم متمایز سازد)». یعنی مؤمنان باید می‌فهمیدند که اطاعت از رسول خدا واجب است و اگر رسول خدا چیزی را گفت و دلیل آورد، باید از او اطاعت کنند. پس خداوند می‌خواهد تا مؤمنان را از منافقان متمایز سازد و مؤمنان نیز بدانند که چرا شکست خوردند.

اذن خدا هم کل نظام حاکم بر آفرینش و قوانین آن است، یعنی اگر کسی از نظام اسباب و مسببات خارج شد، از اذن خدا خارج شده است. خداوند می‌گوید: اگر از اذن من خارج شدید، با آن قوانین و سنتهایی که من در نظام مقرر کرده‌ام، مواجه می‌شوید، مثلاً اگر خودت را از بلندی انداختی، آسیب خواهی دید. تو اگر پیامبر باشی، اگر علی باشی، اگر حسین باشی، اگر آدم عابدی باشی، هر چه باشی، اگر خودت را از بلندی انداختی، زیان می‌بینی و حتی ممکن است بمیری. قرآن می‌گوید: آن

۱: اما پیامبر هرگز بعد از آن واقعه نگفت که اگر حرف مرا شنیده بودید، شکست نمی‌خوردیم! زیرا نتیجه مشورت این بود که آنها در بیرون شهر بجنگند. البته بعد از آن شکست، دیگر شکستی نصیب مسلمانها نشد، زیرا چشمشان به حساب آمد و توانستند بهتر و معقول تر تصمیم بگیرند.

شکست به اذن خدا بود، برای اینکه مؤمنان متوجه شوند که به جهت در کنار رسول خدا بودن، از بلاء حفظ نمی‌شوند، زیرا نظام، نظام اسباب است و خداوند نظامات خلقت خود را به هم نمی‌زند، رسول هم زخمی می‌شود و حتی ممکن است کشته شود!

» «(آل عمران ۱۶۷)، «و برای این نیز بود تا منافقان را هم بشناسد»، یعنی منافق از مؤمن تمیز داده شود. »

«و وقتی به آنها گفته شد: بیایید در راه خدا قتال کنید یا دفاع نمایید»، «گفتند: اگر فنون نبرد را می‌دانستیم - و یا از وقوع آن مطلع بودیم -^۱ از شما پیروی می‌کردیم»، یعنی اگر مطمئن بودیم که جنگی درگیر می‌شود و نیز اگر فنون نبرد را می‌دانستیم، از شما پیروی می‌کردیم! »

«در این صورت این رفتار ایشان به کفر نزدیکتر است تا به ایمان». توجه کنید که قرآن آنها را از دایرهٔ مسلمانی و جامعهٔ اسلامی خارج نمی‌کند، بلکه می‌گوید: این اخلاق، به‌گونه‌ی است که به کفر نزدیکتر است تا به ایمان! اما نمی‌گوید: آنها کافرند! یعنی منافقان را جزء کافران نمی‌برد، هر چند در جای دیگری می‌گوید: »

«(نساء ۱۴۵)، ولی اینجا می‌گوید: این اخلاق به کفر نزدیکتر است تا به ایمان.

» «(آل عمران ۱۶۷)، «به دهان‌هاشان - زبان‌هاشان - چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست»، »

«اما خدا آگاه است از آنچه که پنهان می‌کنند». قرآن مسلمانها را خطاب قرار می‌دهد! پس این اخلاق نباید در میان ما باشد که آنچه را در دل نداریم به زبان بیاوریم! این بدترین خلق و خردکننده‌ترین اخلاق برای وحدت و پیشرفت و تعالی جامعه و خود انسان است!

۱: ظاهراً برای بهانه تراشی جهت عدم شرکت در جنگ فعل «را طوری بکار برده‌اند که افادهٔ ابهام کند و قصدشان بخوبی روشن نباشد که آیا فنون جنگ را نمی‌دانستند یا از تحقق قطعی آن خبر نداشتند.

» «(آل عمران ۱۶۸)، «همان کسانی که به برادرانشان گفتند در حالی که خود نشستند: اگر آنها هم از ما اطاعت کرده بودند، کشته نمی‌شدند!» این آیات را با وضع امروز خود ما تطبیق دهید! با وضع مسلمانها! با وضع جامعه! آیا ما این نگرشها را نداریم؟!»

» «(ای پیامبر) بگو شما اگر راست می‌گویید، مگذارید مرگ به سراغتان آید! (آن را از خود برانید!)»، یعنی حالا که آنها به جنگ رفتند و کشته شدند، شما که نرفتید و کشته نشدید، گمان می‌کنید تا ابد زنده‌اید؟! خیلی از کسانی که در جبهه مجروح شدند، برگشتند به شهر و درمان شدند، اما آنهايي که نشسته بودند، زودتر از دنیا رفتند! پس این دلیل نمی‌شود که اگر آنها حرف ما را شنیده و نشسته و به قتال نرفته بودند، کشته نمی‌شدند!»

» «(آل عمران ۱۶۸)، «گمان نبرید آنان که در راه خدا کشته شدند، مردگانند، بلکه آنها در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند». غالب مفسران، روزی الهی را روزی معنوی دانسته‌اند. تمام نعمتهای مادی الهی هم که در اختیار بشر است، برای این است که از آنها استفاده کند و خود را به کمال معنوی، یعنی به خدا برساند و «گردد و مظهر تجلی صفات خدا. آن روزی الهی از سنخ همان رزقی است که مریم از آن صحبت می‌کند.»

» «(آل عمران ۱۷۰)، «شادمانند به آن چیزی که خدا از فضل خویش به آنها داده است». بناءبراین خداوند آن فضلی را که شامل حال مؤمنان می‌کند، شامل نیتشان می‌گرداند، زیرا به نیت خیر برای حفظ وطن و استقلال و ناموس و فرهنگ، در برابر دشمن دفاع می‌کنند.»

» «(آل عمران ۱۷۱)، «آن کسانی که به مقام روزی گرفتن در نزد خدا رسیده‌اند) بشارت می‌دهند به آنان که بعد از ایشانند و هنوز به آنان

ملحق نشده‌اند: (که) نه جای ترس است و نه جای اندوه».

ترس و اندوه است که ملتی را متوقف می‌کند. اکنون نسل جوان ما با این دو خصوصیت اندوه و ترس متوقف و افسرده شده‌اند!!! دو گونه ترس دارند؛ یکی ترس از آینده که چه خواهد شد! دیگری هم بیم از حاکمان و حاکمیت که اگر ما بخواهیم آینده کشورمان را به خواست و اراده خود بسازیم، آنها مانعند و نمی‌گذارند! این دو ترس، ایجاد حزن و اندوه در آنها می‌کند، زیرا می‌بینند که راه و دستشان بسته است و نمی‌توانند کار کنند.

پس قرآن از جانب کسانی که این راه را پیموده‌اند و در این مسیر افتاده‌اند و مبارزه کرده‌اند و یا جانشان را در این مبارزه از دست داده‌اند یا هنوز در حال نبرد هستند، به نسلهای بعد هم بشارت می‌دهد که این دو خصوصیت اخلاقی را زمین بگذارید! با این دو ویژگی به جایی نمی‌رسید! نتیجه این همان تقاعد و تکاسل است! بناءبراین پیا خیزید! حرکت کنید و پشت سرما بیایید و امیدوار باشید که اگر در این راه گام بگذارید و برای جلب رضا و خشنودی خدا حرکت کنید، و فقط آنچه را که خدا گفته است، انجام دهید، بدانید که نتیجه مثبت است. اما متأسفانه ما فاقد این ایمان و باور هستیم و به مرحله‌ی رسیده‌ایم که می‌گوییم: «رهاش کن!».

بسیاری از این حوادث بدی که در جامعه ما اتفاق می‌افتد، به جهت تأخیر خود ما است، مثلاً عقب افتادگی ما به عنوان مسلمان، در برابر جهان صنعتی و پیشرفته، علتش تأخیرهایی است که ما انجام داده‌ایم، یعنی مرتکب ذنب شده‌ایم، زیرا ذنب از نظر قرآن تأخیر در انجام کارهای خوب است. آری! همین تأخیرات، ما را عقب انداخته است! پس حالا ضرورت دارد حرکت کنیم، استغفار کنیم و دست به یک قتال یا نبرد بزنیم! همه با اراده به پا خیزیم و حرکت را شروع کنیم! البته حرکت تصادم و تصادف و زخمی هم دارد، ولی باید آن را با جان و دل پذیرفت و از جا برخاست تا ان شاءالله، به سربلندی و رفعت در همه زمینه‌ها برسیم.

«(آل عمران ۱۷۱)، «بشارت می‌دهند به نعمتی از

خدا و فضلی»، «
 تباه نمی‌سازد»، «
 خدا و رسول را اجابت کردند»، «
 سختی و رنج به آنها رسید»، «
 کسانی از ایشان که احسان کردند و تقوی پیشه نمودند پاداش بزرگی است». اینجا قرآن نکته جالبی را مطرح می‌کند که معمولاً انسان بعد از سختی، تصمیم به عقب‌نشینی می‌گیرد، اما اگر بعد از سختی دوباره احسان کرد و پرهیز پیشه نمود، برای او اجر بزرگی است. آری! پایداری بعد از آسیب که معمولاً انسانها تصمیم به توقف یا عقب‌نشینی می‌گیرند، مهم است!^۱

در جنگ احد، حدود ۷۰ نفر از مسلمانان کشته شدند و یکی از آنها حمزه بود. در آن وقت بسیاری از خانواده‌ها مانع پیروی اعضا خانواده‌شان از پیامبر می‌شدند! مثلاً مادر، پسرش را، و زن، شوهرش را منع می‌نمود که با پیامبر در جهادها شرکت کند! این مسائل در آن زمان هم بود! فکر نکنید که در زمان پیامبر، همه جزء اصحاب بودند و همه شمشیر بر می‌داشتند! البته دامنهٔ قتال و نبرد وسیع است! انسان در عرصه‌های مختلف باید به نبرد پردازد، و آن دفاع با شمشیر و توپ و تانک و توپخانه و هواپیماهای جنگی، مرحله آخر نبرد است!

پذیرفتن مطالب قرآن نیاز به ایمان دارد، یعنی به این نیست که شما بگویید: من امروز جهاد کردم، یا فلان کار خیر را کردم، پس فضل خدا کو؟! اعمال نیک و بد ما آثاری در کل آفرینش ایجاد می‌کند که دائمی است و نتیجهٔ آن دیر یا زود، در دنیا یا آخرت، شامل حال ما می‌گردد. به همین جهت هم قرآن می‌گوید: «

«(زلزله ۷ و ۸)». آیا ما ایمان داریم که نتایج اعمالمان را حتی در این دنیا می‌بینیم؟! پس چرا با نهایت جسارت مرتکب بدی می‌شویم و اعمال سوء انجام می‌دهیم؟! حتی اگر انسان در مخیله‌اش فکر خوب یا

۱: خود من در برهه‌یی از دوران سلول انفرادی، که جانم به لبم رسیده بود، در آن حرارت حدود پنجاه درجه، پیش خود می‌گفتم: بی‌فایده است و باید رهایش کرد!

بدی کند، همان هم اثر دارد! زیرا بر نیت او تأثیر می‌گذارد. پس این که می‌گوید: «(اسراء ۳۲)، «به زنا نزدیک نشوید»، به همین جهت است! نمی‌گوید: انجام ندهید! بلکه می‌گوید: نزدیک نشوید! یعنی اصلاً در مخلیه و اندیشه شما چنین فکری خطور نکند که مؤمنی می‌تواند مرتکب چنین گناهی شود! پس پذیرفتن تحقق نتایج قطعی مطالب قرآن ایمان می‌خواهد، هر چند که ممکن است ما متوجه بروز و ظهور آن نتایج نشویم یا در حیات ما آثار آن ظاهر و نتایجش متحقق نگردد.

» «(آل عمران ۱۷۳)، «کسانی

که مردم به آنها می‌گفتند: همانا مردمانی بر ضد شما جمع شده‌اند، پس بترسید از آنها!». قرآن مرحله به مرحله مواضع را روشن می‌کند! استدلالشان را ببینید! می‌گویند: شما می‌خواهید در برابر این خیل انبوه بایستید؟! شما می‌خواهید با این اختاپوس اقتصادی مبارزه کنید؟! شما چند نفر که زورتان نمی‌رسد! شما را می‌کشند و نابود می‌کنند! آنها بر ضد شما نیرو گردآوری کرده و کمر به نابودی شما بسته‌اند!!!

» «(آل عمران ۱۷۳)، «اما این پیام باعث افزایش ایمانشان شد!»،

» «و گفتند برای ما خدا بس است و او

بهترین و کیل است»، یعنی او بهترین کسی است که ما می‌توانیم کارمان را به او ارجاع دهیم و او بهترین کارگزار ما است! آیات را با خودمان منطبق کنیم! خودمان را در شأن نزول آیات محدود نکنیم! آیا ما این گونه هستیم یا نه؟!

تفسیر طنطای در ذیل این آیات می‌نویسد: «وقتی که به منافقان گفته شد: بیایید در راه خدا نبرد کنید، و قتال منحصراً در راه خدا باشد، یعنی فقط در راه حق باشد و دفاع از خود، خانواده و وطن نیز در جهت جلب رضای خدا باشد،^۱ پس دست به خدعه زدند و نیرنگ بازی آغاز کردند و در جای خود نشستند و سستی کردند. دفاع از وطن و امت به هنگام هجوم دشمن چیزی نیست که مؤمن آن را عمداً ترک کند».^۲

۱: دفاع انسان از خود، اهل و وطنش، نیز دفاع از حق است.

۲: متونی که از برخی منابع عربی در این مجال ذکر گردیده، همراه با تلخیص است.

المنار هم در باب قتال می‌گوید: «امروز دشمنان با توپ و تانک هجوم نمی‌آورند، بلکه تهاجم، تهاجم صنعتی است. قدرت اقتصادی است که هجوم می‌آورد. اینها است که دارد ما را له می‌کند! و ما را ذلیل و خار و خفیف کرده است!»

بناءبراین نبرد امروز ما این است که در صنعت، اخلاق را به کار ببریم. متأسفانه تمام تولیدات ما از هر چیزی که دست روی آن بگذارید، فاقد عنصر اخلاق است، یعنی به جای اینکه راستی، درستی، امانتداری و عمل صالح در تولیدات ما ظهور و بروز پیدا کند، کذب، دروغ، کم کاری، کم گذاشتن، تغلب^۱، حيله گری، تزوير و نفاق حاکم است. و از این جهت کیفیت خیلی از مصنوعات ما روز به روز تنزل کرده و می‌کند! ما نه تنها نشسته‌ایم، حتی دیگران را هم دعوت به نشستن می‌کنیم! می‌گوییم: «ما که نمی‌توانیم با صنعت دنیا رقابت کنیم، ما به راحتی نفت می‌فروشیم و مصنوعات آنها را می‌خریم! چرا اینقدر سرمایه‌گذاری کنیم و جان بکنیم؟!». آری! ما یکدیگر را دعوت به نشستن و دست روی دست گذاشتن و تنبلی می‌کنیم! بعد هم راه را با آزمونه‌های المپیادها برای آنها باز کرده‌ایم تا بتوانند به راحتی نخبگان و تیزهوشان ما را شناسایی و جذب نمایند و امکانات در اختیارشان بگذارند و به جای اینکه آدمهای کم استعداد خودشان را پرورش دهند، با کمترین هزینه، این مغزهای تند و تیز را به درجات عالی می‌رسانند و از دانش و علم آنها بهره‌برداری، بلکه بهره‌کشی می‌کنند و در برخی موارد همانند برده با آنان رفتار می‌نمایند. آری! نبرد ما این است که مغزهای خوب و متفکرمان را فراری دهیم! یک گوشه نبرد این است که ما در این راه و بر این باب بایستیم و مبارزه کنیم و هر هزینه‌ی داشته باشد پرداخت نماییم و امکانات را فراهم سازیم تا همه این نخبگان و تیزهوشان عاشق وطنشان باشند! البته به آنهایی که می‌گذارند و می‌روند و دیگر هم بر نمی‌گردند، اعتراض است! آنها هم میدان نبرد و قتال را رها می‌کنند!

۱: «تغلب» به معنای دسیسه و مکر و غلبه دادن باطل بر حق به «غین» صحیح است و نه به «قاف».

آنها هم باید بمانند! آنها هم از دایرهٔ ایمانی که قرآن تعیین می‌کند، و دفاع از وطن و از حق جزئی از آن است، خسته می‌شوند و رها می‌کنند و می‌روند! آن هم غلط است! قرآن این روشها را نمی‌پذیرد!

۷ تا ۱۵ توبه: قرآن یکی از صفات بارز مؤمنان را وفاء به عهد و پیمان می‌داند: «(بقره ۱۷۷)، «و آنان که چون عهدی ببندند به عهد خود وفادارانند» یا «

«(اسراء ۳۴)، «وفاء به عهد کنید، زیرا در برابر عهد، شما مسؤولید و از شما سؤال می‌شود». بناءبراین حفظ پیمان در اسلام بسیار مهم بوده و هست و مسلمانها به گونه‌یی تربیت شده بودند که در هر شرایطی، خود را مکلف به حفظ پیمان می‌دانستند. بخشی از آیات قتال که در سورهٔ توبه است، بعد از پیمان‌شکنی مشرکان با پیامبر، نازل گشت. این آیات نازل شد تا به مسلمانها اجازه دهد در صورتی که طرف مقابل پیمان‌شکنی کرد، آنها هم خود را مکلف به مراعات پیمان ندانند.

»

«(توبه ۷)، «چگونه

مشرکان را نزد خدا و نزد فرستادهٔ او عهدی تواند بود؟ مگر با آن کسانی که در کنار مسجد الحرام با ایشان پیمان بسته‌اید، پس تا هنگامی که با شما بر سر عهد پایدارند، شما نیز با ایشان پایدار بمانید، همانا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد». پس خداوند مشرکان را دو نوع می‌داند، عده‌یی با خدا و رسول پیمان بسته‌اند، عده‌یی هم اصلاً پیمانی نبسته و عهدی با مؤمنان ندارند. خداوند ایستادگی در برابر تجاوز مشرکان پیمان‌شکن را تکلیف مؤمنان قرار می‌دهد.^۱

«(توبه ۸)، «شما چگونه

»

انتظار دارید که آنان مراعات پیمان شما را نمایند در صورتی که حتی

۱: در قرآن چند نوع پیمان ذکر شده است: «عهد»؛ پیمان معمولی است که روی کاغذ می‌نویسند. «میثاق»؛ پیمانی است متضمن شروطی برای محکم‌تر کردن معاهده. «ذمه»؛ پیمانی است بین دو طرف غیر هم‌دین. «یمین»؛ پیمانی است که با دست دادن که متضمن سوگند نیز هست محکم می‌شود.

هیچ ملاحظه‌یی در ذهنشان نسبت به پیمان و حتی نسبت به خویشاوندی نیست»، « شما را به دهان‌هایشان - زبان‌هایشان - خشنود می‌کنند، ولی دل‌هایشان از شما بیزار است و اکثر آنها از تبه‌کارانند»^۱ اینجا قرآن یکی از مشخصات دشمنان مؤمنان را بیان می‌کند و آن این است که با زبان خشنود می‌کنند ولی در دل از مؤمنان گریزان و بیزارند و حافظ منافع مؤمنان نیستند. مثلاً آمریکا با زبان و همچنین دم زدن از دموکراسی، ملل مسلمان را خشنود می‌سازد، اما در حقیقت این حق را برای آنان قائل نیست که صاحب مملکت و منابع خود باشند و استقلال داشته باشند و شرائط زیستشان را خود تعیین نمایند.

«(توبه ۹)، «برای آیات الهی بهایی اندک قائلند»، « این بدترین کاری است که انجام می‌دهند». متأسفانه ما نیز برای آیات الهی بهایی قائل نیستیم! آیا ما برای قرآن ارزشی قائلیم که عمل به آیات و آموزه‌های آن این چنین در میان ما مهجور است؟! اصلاً برای ما مهم نیست که قرآن چه می‌گوید، اما سخن دیگران در میان ما بسیار مطرح است! و این حاکی از آن است که ما ایمان جدی به این کتاب نداریم و اصلاً در الهی بودن آن تردید داریم! ما باید تکلیفمان را با خدا و پیامبر و قرآن مشخص کنیم! آیا ایمان داریم یا نه؟! آری! ما کمترین بها را برای این آیات قائلیم! به همین جهت هم پیشرفت نکرده‌ایم! آنهایی که فکر می‌کنند، چون ما متدین بوده‌ایم، از قافله تمدن عقب افتاده‌ایم، در اشتباهند!

«(توبه ۱۰)، «نسبت به هیچ مؤمنی، مراعات دوستی و خویشاوندی و پیمانی را نمی‌کنند»، «و اینان متجاوزند».

«(توبه ۱۱)، «اما اگر توبه کردند و نماز را اقامه نمودند و زکات دادند، آن وقت برادران دینی شمايند»، «و ما آیات را

۱: « در لغت به معنای » است و فاسق کسی است که از مدار حق و حقیقت خارج شود - تبه‌کار.

برای مردمی از هم می‌شکافیم که اهل دانشند».

ما باید این مهم را بدانیم که تا مسلمانها اهل علم و دانش و آگاهی نشوند، از این وضعی که دارند نجات پیدا نمی‌کنند! با هر مسأله و پدیده‌یی باید برخورد علمی نمود! دین نیز یک مسأله علمی است و تاریخی را که دین به بشر درس می‌دهد، علم است! پدیده‌های تاریخی، آثار ثابتی در طول حیات بشر داشته‌اند و ما متأسفانه از آنها پند نگرفته‌ایم! قرآن به طور خلاصه این تاریخ را جلو ما مجسم کرده است و باز هم پند نگرفتیم و متذکر نشدیم! قرآن بارها تأکید می‌کند که مخاطبش متفکران و عاقلان و راسخان در علم هستند! و این بدان معنا است که اگر کسی حرف قرآن را نفهمید و به آن عمل نکرد و بی‌توجهی نمود و آیات آن را به ثمن اندک فروخت، صاحب مخ و شعور نیست! آری! ما باید تکلیفمان را با قرآن و آیاتش مشخص کنیم و ببینیم جزء کدام دسته هستیم!؟

»

«(توبه ۱۲)، «اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و در دینتان آسیب وارد آوردند، پس با پیشوایان کفر نبرد کنید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که از پیمان‌شکنی باز ایستند»،

«(توبه ۱۳)، «آیا شما نمی‌خواهید با کسانی قتال کنید که پیمان‌شکنی کردند و کوشش بر اخراج رسول نمودند، و هم ایشانند که آغازگر جنگ با شما بودند». در اینجا قرآن چند ویژگی را برای کسانی که مسلمانها باید با آنان قتال کنند ذکر می‌کند. اول اینکه پیمان را شکستند، دوم اینکه کوشش کردند رسول را از شهرش بیرون کنند، سوم اینکه اول جنگ را شروع کردند. پس هر کسی که کوشش کند اهل شهری را از شهر خویش خارج سازد، مسلمانها همه باید در برابرش بایستند.

«(توبه ۱۳)، «آیا از آنها می‌ترسید؟»،

«، «خدا سزاوارتر است که از او بترسید اگر از مؤمنان هستید». بناءبراین اگر واقعاً ما اهل ایمان هستیم باید این خصوصیت را دارا

باشیم.

«(توبه ۱۴)، «شما با آنها نبرد کنید، خدا بدست شما عذابشان خواهد کرد». آری! خدا دشمنان را بدست مؤمنان عذاب می‌کند، نه اینکه فقط دعاء کنند که: «خدایا عذابشان را زیاد کن!». با دستان توانای مؤمنان واقعی، دشمنان نابود می‌شوند و عذاب خواهند شد. در قرآن آمده است که بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: »

«(مائده ۵)، «تا وقتی که

آنان در آن شهرند ما هرگز پای در آن ننهیم، تو و پروردگارت بروید و نبرد کنید و ما همین جا نشستیم!»! و این خلاف اراده باری تعالی است که به صراحت می‌گوید: دشمن باید با دستان مؤمنان نابود گردد!

«(توبه ۱۴)، «و آنها را خدا خار خواهد کرد و شما را

بر آنها پیروزی خواهد داد»، «و سینه‌های

مردمان مؤمن را شفاء خواهد بخشید»، «(توبه ۱۵)، «و

خشم دلهاشان را خواهد برد»، «و خداوند هر

که را که بخواهد مورد توبه و مغفرت خود قرار می‌دهد»، «

«و خدا دانایی حکیم است».

این‌شاء‌الله خداوند این توفیق را به ما بدهد که از راه علم و دانش و اراده محکم بر دشمنانمان غالب شویم! دشمن هم همیشه دشمن است و اگر هم از در دوستی وارد شود، هدفش فقط این است که ما را با سخنان خود خشنود سازد تا به مقاصد خود دست یابد!

«(ای پیامبر) در مورد هلالها از ۱۸۹ تا ۱۹۵ بقره: »

«(ای پیامبر) در مورد هلالها از ۱۸۹ تا ۱۹۵ بقره: »

«(بقره ۱۹۰)، «ونبرد کنید در راه

خدا با کسانی که با شما نبرد می‌کنند»، «

«و تجاوز نکنید که خدا متجاوزان را دوست ندارد». بناءبراین

اولین مسأله مهم این است که نیت باید در راه خدا باشد، یعنی قصد از نبرد، تجاوز و تعدی نباشد. آن چیزهایی را که عرب، در جنگ، تجاوز می‌دانست، قرآن هم تأیید می‌کند، مانند کشتن زنان و کودکان، غارت و

مصادرهٔ اموال مردم، بریدن و یا سوزاندن درختها، بستن آب و امثال اینها. قرآن می‌گوید: تجاوز نکنید، یعنی اصول جنگ را رعایت کنید، شما تنها با کسی که رو در رویتان ایستاده است، حق جنگیدن دارید، نه با آن کسی که در خانه نشسته است!^۱

در ضمن مؤمنان نباید مبتدی و شروع کنندهٔ جنگ باشند، زیرا می‌گوید: نبرد کنید با آنهایی که با شما نبرد می‌کنند.

اما آیه‌یی که بیشتر مورد انتقاد است، آیهٔ ۱۹۱ بقره می‌باشد: «

«و بکشید آنها را هر کجا که یافتیدشان»،^۲ یعنی دشمن

را در هر جا که یافتید بکشیدش، نه غیر دشمن را! «

«و دشمن را از همان راهی که شما را بیرون کرده، بیرونش

کنید»، یعنی اگر دشمن آمده یک شهر شما را گرفته، شما همین که از این شهر بیرونش کردید، کافی است. دیگر جنگ را ادامه ندهید! دیگر

۱: چه همه نخلستانها در جنگهای این منطقه، در طول هشت سال، تخریب شد! تا قبل از جنگ عراق با ایران، سه چهارم خرمای دنیا را عراق تولید می‌کرد، و از یک چهارم باقی مانده، سه قسمتش را ایران تأمین می‌نمود، یک قسمتش را عربستان و جاهای دیگر. خرمای ایران بهترین و مرغوب‌ترین خرمای دنیا بود، خرمای خوزستان، جهرم و بوم. اما در جنگ، نخلستانهای خوزستان تبدیل به صحراء شد! امروز هم مدعیان سردمداری دموکراسی در دنیا که می‌خواهند آزادی را برای منطقهٔ ما به ارمغان بیاورند، اولین کاری که کردند آب و برق و بهداشت شهرهای عراق را قطع نمودند! این دموکراسی است؟! آمریکا حتی بیمارستانها و بازارها را هم بمباران می‌کند! آیا این دموکراسی است؟! متأسفانه بعضی از ما هم می‌گویند: بگذارید آمریکا بیاید، شاید بهتر شود! من شخصاً ترجیح می‌دهم، باز هم و حتی بیشتر، زیر دست و پای همین بسیجی‌ها له شوم، ولی زیر سلطهٔ بیگانه نباشیم! دقت کنید! فریب نخوریم! اینها برادران ما هستند و ما می‌توانیم با آنها صحبت کنیم و از آنها انتقاد نماییم، همین طور که تاکنون انجام داده‌ایم. ممکن است جاهل باشند، ولی حتماً خائن و وطن‌فروش نیستند. کم کم هم می‌فهمند، همین طور که تاکنون خیلی از مطالب را فهمیده‌اند و متحول شده‌اند و حقیقت و اصل دین برای آنها روشن شده است!

۲: لحن آیات ۵ توبه و ۱۹۱ بقره از آیهٔ ۲۹ توبه خیلی شدیدتر است، چرا که « » از باب مفاعله است و این باب دو طرف دارد و متضمن معنای نبرد است، پس « » اصلاً به معنای نبرد و مبارزه است نه به معنای کشتن، اما « » یعنی بکشید.

حق تعقیب ندارید!

ببینید قرآن چقدر دقیق حدود جنگ را مشخص می‌کند. حرف ما هم بعد از فتح خرمشهر در آن جزوه «جنگ و صلح» همین بود! قرآن می‌گوید: «! پس حالا که ما دشمن را از خرمشهر بیرون کردیم، دیگر نباید جنگ را ادامه بدهیم! نتایج آن ادامه دادن را حالا می‌بینیم! ایران و عراق^۱ که در میان کشورهای اسلامی قویترین قدرتهای نظامی بودند و حتی از مصر، سوریه، الجزائر، پاکستان و بنگلادش که دارای ارتش منظم و قوی هستند، قویتر بودند، به جان هم انداخته شدند و هر دو بسیار تضعیف شدند. اما اگر ما بر اساس دستورات قرآن عمل کرده بودیم و متجاوز را تا جایی که تجاوز کرده بود، دفع می‌کردیم، این همه آسیب نمی‌دیدیم و دیگر امروز امریکا با یک ارتش بسیار ضعیف که در ۸ سال جنگ توانش را از دست داده و فرسوده شده و همچنین با ملتی که دیگر حوصله تحمل جنگ را ندارد و خیلی زود تسلیم می‌شود، مواجه نمی‌شد! ما هم در جنگ امریکا و عراق بسیار ضرر کردیم، چرا که سقوط صدام منتهی شد به کامل شدن حلقه محاصره امریکا به دور ما! در محاصره، چه کار می‌خواهیم بکنیم؟! اصلاً چه کار می‌توانیم انجام دهیم؟! اکنون یکی از بزرگترین ناوهای امریکا در دهانه تنگه هرمز است و به طول ایستاده. اما اگر همین ناو به عرض بایستد، دهانه تنگه بسته می‌شود و صدور نفت ما قطع می‌گردد! بدون اینکه گلوله‌یی از طرف آنها شلیک شود! آن وقت دیگر ما چه داریم؟! چه قدرت مقابله‌یی داریم؟! آن وقتی که ما می‌گفتیم، جنگ در فتح خرمشهر تمام شود تا نیروهای ما بماند و ذخیره شود و از بین نرود، برای اینجا بود!

«(بقره ۱۹۱)، «و فتنه از کشتن بدتر و سخت‌تر است».

»

۱: بیاد دارم که مین باشیان، فرمانده نیروی زمینی در زمان شاه، برای ما که جزء افسران وظیفه چتر باز بودیم و دوره‌های خاص رنجری و تکاوری دیده بودیم، در یک جلسه خصوصی می‌گفت: علی رغم قدرتی که ما داریم، اگر ارتش عراق به ما حمله کند، بیش از ۴ هفته نمی‌توانیم دوام بیاوریم!

یعنی اگر عدم جنگ و دفع دشمن منتهی به ایجاد فتنه در میان مسلمانان شود، عدم جنگ بدتر از جنگ است.

پس اکنون اگر ما نمی‌توانیم با توپ و تانک و اسلحه با نیروهای بزرگ مثل آمریکا که به منطقه ما آمده و ما را محاصره کرده‌اند، بجنگیم، باید اول میان خود را اصلاح کنیم و به یک توافق ضمنی حداقل ۷۰ درصدی برسیم، اصلاً دین اینجا به درد می‌خورد که بیاید افراد پراکنده، با احساسات مختلف و متفاوت و برداشتهای متغیر از یک موضوع را به هم نزدیک کند، آنهم با » «(آل عمران ۱۵۹)»

«(شوری ۳۸) آری! باید مشورت نماییم و قضایا را تحلیل کنیم، آیات قرآن را مطرح نماییم و بر اساس آیات و فرامین الهی و بر اساس الگوهایی که داریم و اتفاقاتی که در صدر اسلام افتاده، ببینیم حال باید چه کنیم! اما متأسفانه ما این طور نیستیم!»

«(انفال ۴۶). با هم نزاع نکنید که شکست می‌خورید و قدرت شما از بین می‌رود. آری! ما دستخوش نزاع داخلی هستیم! از سال ۷۶ تاکنون که قرار بر این شد که انقلاب در مسیر اصلاح حرکت کند، یعنی در مسیر ساختن و نه در مسیر تخریب، ببینید چه همه سنگ اندازی شده، چه همه نزاع بوده، چه همه زندان و بگیر و ببند و شکنجه بوده! و نتیجه این شده است که حالا دیگر ما دارای یک ملت واحدی در برابر دشمن خارجی، مثل آن موقع که در برابر صدام همه متحد شدند، نیستیم! آن وحدت و انسجام به جهت همین تنازع داخلی از بین رفته است! حالا معجز آیات قرآن را می‌فهمیم که می‌گوید: اگر نزاع کنید، شکست می‌خورید و قدرت و توان واقعی شما از بین می‌رود!

اما هیچ وقت دیر نیست، مسلمانها در هر لحظه‌یی که به خود بیایند، حتی اگر اجتماعات کوچک در مسائلی با هم متحد و متفق شوند و وحدت نظر پیدا نموده، یک راه را انتخاب کنند، و چون تفکر و دانش و بینش اجتماعی و سیاسی و جهانی آنها مبتنی بر آیات قرآن می‌شود، و این آیات هم در همه جا کاربرد دارد، می‌توانند پیروزی را نصیب خود گردانند.

» «(بقره ۱۹۱)، «در محدوده مسجد الحرام با آنها نجنگید مگر آنکه آنها در اینجا اقدام به نبرد با شما کنند»، «اگر در آنجا با شما دست به نبرد زدند، شما هم با آنها وارد نبرد شوید»، «این است جزاء کافران». کفر آنها هم این بود که در حرم امن خونریزی به راه انداختند. » «(بقره ۱۹۲)، «پس اگر از تجاوز و تعدی دست برداشتند، آن وقت خدا غفور و آمرزنده است». یعنی دیگر لازم نیست شما بگویید: این را می‌بخشم، آن را نمی‌بخشم، نه! غفران و آمرزش دست خداست! دیگر شما رها کنید!...» «(بقره ۱۹۴)، «این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است». اغلب مفسران شأن نزول این آیات را هنگام رویارویی مسلمانان با مشرکان قریش دانسته‌اند که در حدیبیه در ماه ذی‌القعده^۱ سال ششم هجری اتفاق افتاد. مشرکان قریش در حدیبیه جلو مسلمانها را گرفتند، آنگاه مسلمانها می‌پرسند: «آیا اکنون که ما در ماه‌های حرام قرار داریم، می‌توانیم با مشرکان بجنگیم یا نه؟!».

» «(بقره ۱۹۴)، «و حرمت مثل قصاص است»، یعنی چون آنها در ماه حرام شروع کرده‌اند، شما هم در ماه حرام شروع کنید و قصاص نمایید. » «پس اگر کسی به شما تجاوز کرد به همان اندازه‌یی که تعدی کرده، به او تجاوز کنید، نه بیشتر»، یعنی مواظب باشید که در مقابله با دشمن دچار تعدی و تجاوز نشوید و از اندازه در نگذرید! » «و پرهیز پیشه کنید و بدانید که خدا همراه پرهیزگاران است».

۱: ذی‌القعده، ذی‌الحجه و محرم سه ماه حرام متوالی هستند، اما ماه چهارم، رجب است که در وسط سال است. در این چهار ماه جنگیدن حرام بوده است. سه ماه متوالی برای زیارت کعبه حرام شده بود تا زائران که برای عبادت بتها می‌رفتند، مورد تعرض و تجاوز قرار نگیرند. رجب هم برای این حرام شده بود که جنگها بیش از ۳ یا ۴ ماه بطول نینجامد.

دقت کنید! در هیچ لحظه‌یی از لحظات، و در هیچ عملی از اعمال، قرآن تقوی را رها نمی‌کند! همه جا باید پرهیز از معصیت مَطْمَح نظر باشد! و باید انسان بداند اگر از حدود حکم خدا عبور کرد، از حیطة تقوی خارج شده است.

«(بقره ۱۹۵). «و در راه خدا

»

انفاق کنید و خود را به دست خویش به هلاک نیفکنید». بعضی از مفسران و همچنین انجمن حجتیه در زمان شاه، به استناد این آیه، می‌گفتند: «وارد سیاست نشوید، آدم به دست خویش خود را به هلاک نمی‌اندازد!» اما تفسیر درست این است که اگر شما انفاق در راه خدا را رها کنید، خود را به هلاک انداخته‌اید. می‌گویید: دشمن در برابر شما ایستاده است، پس شما در مقابله با دشمن انفاق کنید و مال خود را خرج کنید، و اگر نکنید، بدست خویش خود را به هلاک انداخته‌اید! باید در این راه انفاق کنید! پول بدهید! پشت جبهه را قوی کنید! سلاح داشته باشید و امثال اینها! در آیه ۶۰ انفال هم خداوند می‌فرماید:

«، «و برای دشمنانتان فراهم

آورد آنچه را که در قدرت شما است و اسبهای آماده»، یعنی نیروی نظامی مسلمانها باید همیشه آماده باشد.

ما به عنوان کشور پیشتاز در تفکر و اندیشه اسلامی، و به عنوان کسانی که امیرالمؤمنین و ابی‌عبدالله الحسین الگوهایشان بوده‌اند، در ایجاد این قوت و قدرت چه گامی برداشته‌ایم؟! در طول زمانی که امریکا عراق را تهدید می‌کرد، چه سفیرانی را به کشورهای مسلمان فرستاده‌ایم تا جامعه عرب، صدام را متقاعد کنند تدریجاً از حکومت کناره‌گیری کند تا جنگ رخ ندهد؟! بالاترین قدرتی که مسلمانها می‌توانند داشته باشند، اتحاد بین آنهاست. چرا وقتی کشتارهای داخلی در الجزائر بود، ما سفیر نفرستادیم تا وساطت کند و کشتارهای بین مسلمانان را خاتمه دهند؟! چرا سفیر به لیبی نفرستادیم تا جریان آقا موسی صدر را پیگیری کند؟! در پاکستان چه کردیم آن هنگام که

فرماندهان سپاه ما را کشتند، یا در افغانستان که برخی از مقامات بلند پایه اطلاعاتی ما را کشتند؟! ما به عنوان مردم باید از حاکمیت انجام این امور را بخواهیم. پس »

«، به این معناست که اگر ما به جهت وجود خطر، اقدامی نکنیم، فتنه خواهد آمد. »

«(بقره ۱۹۱)» «و فتنه هم از قتل بدتر است»، یعنی اگر فتنه جویانی بر سرنوشت مسلمانان حاکم شدند، اوضاع از آنچه که امروز هست خیلی بدتر می شود!

طنطاوی تقریباً در ۹۰ سال پیش ذیل همین آیات نوشته است: «جهاد برای تکامل و بالا بردن درجهٔ نفس و کمال انسانی است و همچنین برای اینکه در برابر ستمگران و زورگویان و سلطه‌گران خار نشود و ذلت نپذیرد.^۱ روزه جهاد کسانی است که در امان و امنیت هستند و قتال جهاد کسانی است که در خوف قرار گرفته‌اند که آبروها، ناموس‌ها و مال‌هایشان حفظ شود.^۲

بر مردم واجب است که خود را از پستی‌ها و خاری‌ها بالا بکشند و مانند حیوانات نباشند و تسلیم خواسته‌های دل و شهوات نفسانی خود نشوند و زمام خود را بدست کسانی که می‌خواهند بر آنها سلطه پیدا کنند، ندهند، بلکه قید و بندهای ذلت را از گردنهای خود بگشایند، و بندهای عبودیت و بردگی و بندگی را از گردنهای خود پاره کنند و آن غل‌های آهنینی راخ که از مقهوریت و خاری بر پاهای آنها نهاده شده است، بشکنند! پس باید در راه خدا قتال کنند.

انسان دائماً در حال جهاد است و پیوسته کار می‌کند. انسان در طول زندگی با دشمنهای مختلف احاطه شده است! یک دشمن از داخل و

۱: چقدر این مطالب با وضع اکنون ما مسلمانان انطباق دارد! آن زمان هم کسانی بوده‌اند که هشدار دهند، اما کو گوش شنوا؟!

۲: ترس دارند از اینکه هویت، فرهنگ، کشور، استقلال، آزادی و منابع‌شان، از دست برود.

درون اوست، مثل شهوات،^۱ و دشمنهایی هستند از بیرون انسان، مثل حیوان درنده‌خو و دشمن مهاجم. پس یک مسلمان و مؤمن باید اول با دشمن داخل خود قتال کند، و وقتی که از آن دشمن داخلی فارغ شد، زیبنده و سزاوار و شایسته است که در برابر دشمنان مهاجم خارجی بایستد.

هر جایی که امت اسلام برای دین خود احترام قائل شده و آن را بزرگ دانسته و احکام آن را اجراء و مراعات کرده است، بر دشمنان خویش غالب گشته، اما همین که خواسته‌های این ملت متفرق شد، شوکت امت اسلام در هم شکست و از هر سو دشمنان برای ربودن ثروتش به او هجوم آورده و می‌آوردند. اگر مردم بندگان شهوتهای خود شوند و ذلیل خواسته‌های نفسانی خویش، کلمه آنها متفرق می‌شود و قدرت آنها از بین می‌رود، آن وقت به جان هم می‌افتند،^۲ آنگاه دشمن در برابر خویش چیزی نمی‌بیند جز اشباح توخالی، بمانند چوبهایی که سینه دیوار چیده‌اند، آنگاه نفسهای مرده و عقلهای خمود و بی‌تحرك،^۳ آنها را درو می‌کنند، چه درو کردنی! و آقایی و سروری مسلمانها را به بردگی و بندگی تبدیل می‌کند و این سرّ قول پیامبر اکرم در هنگام بازگشت از یکی از غزوات است که فرمود: «

غلبه دشمن بر مسلمانها جز از طریق ائتلاف امکان پذیر نیست، آنها با هم متحد می‌شوند، و ائتلافی نخواهد بود اگر خواست و هدفهایی که تعیین کرده‌اند، متفاوت، و دلها از هم پراکنده باشد، و هر یک از راهی

۱: شهوات، خواسته‌های دل است. انسان نباید به جهت خواست دلش، کاری کند که ذره‌یی از حقوق دیگران سلب شود. شهوت را فقط متعلق به مسائل جنسی ما بین زنان و مردان نبرید، دل بخواهی کار کردن هم شهوت است. مثلاً اینکه دلمان بخواهد با موتورسیکلت توی پیاده‌رو حرکت کنیم، شهوت است.

۲: «انفال (۴۶)»، «و با یکدیگر نزاع نکنید که در هم

شکسته می‌شوید و توان شما از بین می‌رود».

۳: «مناقون (۴)»، «بمانند چوبهایی هستند که بر دیوار تکیه زده‌اند

(برای خشک شدن)».

بروند».

آری! اینها مسائلی است که همیشه علماء مسلمان متوجه آنها بوده‌اند، ولی امت مسلمان عنایتی به آن نداشته‌اند. علتش هم این است که تابع اهواء و خواسته‌های خودمان هستیم و بی‌توجه و بی‌عنایت به نص و متن قرآن و الگوهایی که در اسلام داشته‌ایم! خیلی زود باید به خود بیاییم و یک کار فرهنگی بسیار عظیمی را شروع کنیم! شیعه به جهت داشتن الگوهای اساسی و فهم عمیقی که علماء و حکماء آن^۱ از قرآن داشته‌اند، باید برگردد به آن منابع اصیل و سریعاً این افکار متشتت را متحد کند. ما، حتی در جمع‌های کوچک، باید در مورد مسائل مطروحه در جامعه‌مان، با هم مشورت کنیم و به نظر واحدی برسیم، تا هر جایی صحبت نمودیم، نظرمان مشورتی باشد و هم برگرفته شده از قرآن و نیز نزدیک به هم. «إن شاء الله ما مسلمانها سریعاً» «شویم و به راهکارهای اساسی بیندیشیم و عمل کنیم تا بیگانگان بیش از این بر ما سلطه پیدا نکنند، و غلبه‌یی را هم که اکنون بر ما دارند از دست بدهند!

قتال، لازمه حفظ حقوق

تمام نظاماتی که در عالم به وجود آمده‌اند، با این ادعاء بوده است که ما مدافع حقوق مردمیم و می‌خواهیم این حقوق تضییع نشود. تمام سامانه‌های درونی یک نظام حکومتی هم، از قبیل نیروی انتظامی، ارتش و دیگر سازمانها و نهادها هم که بوجود آمده و به تدریج شکل تکاملی پیدا کرده‌اند، بر اساس همین ادعاء بوده است. بالاترین و مهم‌ترین حق انسان هم که کسی نمی‌تواند و نباید آن را از او سلب نماید، «حق حیات و زندگی» است. حتی رشد و پیشرفت علوم بهداشتی و پزشکی برای این است که انسان به نحو احسن و اکمل از این حق استفاده کند. بناءبراین هر جایی که این حق در معرض خطر قرار گیرد، باید با

۱: حکماء ایرانی در فهم بطون قرآن پیشگام بوده‌اند. در جهان عرب، رشد فلسفه به ابن رشد در قرن چهارم که همزمان است با ابن عربی، ختم می‌شود.

متجاوزان به آن مقابله نمود، چه توسط دشمنان داخلی از قبیل سارقان و قاتلان و... در معرض خطر قرار گیرد، که باید با نیروی انتظامی با آنها مقابله و معارضه شود، و چه توسط دشمن خارجی، که باید با نیروی ارتش با آنها مواجه شد.

پس مردم یک کشور، در چهارچوب مرزها و ثغوری که برای خود تعیین کرده‌اند، حق دارند به شکل یک ملت زندگی کنند و مورد تعرض و تجاوز کسی قرار نگیرند، پس این حق در کنار و همراه خود مسأله قتال را مطرح می‌کند، زیرا که حفظ وطن و استقلال آن واجب است، و چون مقدمه واجب، واجب است، مثل وجوب طهارت برای نماز، پس قتال هم به معنای مبارزه و جهاد و مقابله با دشمن خارجی یا داخلی، به عنوان مقدمه واجب برای حفظ وطن و استقلال آن، واجب می‌گردد. آیاتی هم که در قرآن در این معنا آمده، همین مسأله را تبیین کرده است.

اگر مسلمانها پایگاه و جایگاه و استقلال و امنیت نداشته باشند، دینداریشان بی‌معناست! وقتی که دشمن متجاوز دین آنها را، از راه دست‌اندازی به وطن، مورد تعدی قرار دهد، دیگر دینداری به چه درد آنها می‌خورد؟! امروزه هم کمتر سرزمینی را با اسلحه و جنگ مورد تجاوز قرار می‌دهند، بلکه بیشتر از راه علوم و صنعت و اقتصاد و فرهنگ، در آن رسوخ می‌کنند! بناءبراین ما مسلمانها باید علم و دانش خود را به گونه‌یی توسعه دهیم که بتوانیم با دشمنانمان قتال کنیم! از اینرو است که می‌توان گفت قرآن تکلیفی برای مسلمانها در خصوص قتال تعیین نکرده است، مگر اینکه انجام آن در راستای حفظ حقوق انسانها باشد، حال چه این انسانها مؤمن و مسلمان باشند، چه به این کتاب و این دین ایمان نیاورده باشند! یکی از خصیصه‌های متعالی دین اسلام این است که مؤمنان را مکلف می‌کند حقوق همه انسانها را مراعات کنند و در اداء آن کوتاهی ننمایند. از جمله آن تکالیف، قتال است، یعنی مقابله و معارضه و مبارزه با دشمن به هر صورتی که امکان پذیر است و باید انجام گیرد.

در ضمن، هر انسانی نمی‌تواند در جبههٔ جهاد و قتال با مخالف و معارض قرار گیرد، مگر اینکه - به قول امروزی‌ها - با خودش کنار آمده باشد، یعنی جنگ و جهاد و قتال درونی را با خود انجام داده باشد و از آن پیروز بیرون آمده باشد. و همانگونه که نبی اکرم صلوات الله علیه فرمود: «از جهاد کوچک برگشتیم و اکنون به جهاد بزرگ آمده‌ایم»، قتال درونی و مبارزه با هوای نفس سخت‌تر از قتال بیرونی است. مبارزه با بی‌حالی و سستی، و همچنین مقابله با ترجیح عواید زودگذر و ناپایدار بر انجام کارهای دشوار که انسان عقلاً خوبیِ نتایج آن را می‌پذیرد، سخت‌تر از قتال بیرونی است. و این جهادی است که متأسفانه ما امروز فاقدیم! یعنی ما نتوانسته‌ایم به عنوان افراد مؤمن با خواهشهای نفسانی خود کنار بیاییم!

قتال، لازمهٔ اصلاح جامعه

اگر بخواهیم به یک جامعهٔ پایدار، توسعهٔ پایدار و نظام پایدار برسیم، باید پایدار باشیم، باید در همهٔ زمینه‌ها وارد عرصهٔ قتال شویم. برای اینکه به آنجا برسیم، باید علت ایجاد کنندهٔ این توسعه و نظام پایدار را پایدار کنیم، زیرا وقتی علت پایدار داشته باشیم، نظام پایدار داریم. چرا نظام عالم پایدار است و لایتغیر؟! برای اینکه خدا که علت غایی آن است، پایدار است. چون او بوجود آورده، پس ذات نظام عالم پایدار است. هدایت الهی هم همین طور است، یعنی هم ازلی است و هم ابدی. فکر نکنیم که امروز چون دوران مدرنیته است مثلاً دیگر دروغ گفتن خوب است! دروغ همیشه آثار پلید و شوم خود را دارد. هدایت الهی هم به دلیل اینکه از آن علت پایدار سرچشمه گرفته، همیشه پایدار است و تغییرناپذیر، و اصول و مبانی‌اش همیشه پابرجاست. بناءبراین نظام سیاسی پایدار هم، علت پایدار می‌خواهد، و علت پایدار، مثلاً، آمریکا نیست! اگر آمریکا نظامی را روی کار آورد، تا آمریکا هست، آن نظام هم هست، اگر آمریکاییها شخصی را از بیرون در این مملکت آوردند و گفتند: این کسی است که برای شما سعادت و رفاه می‌آورد، تا آنها

پشتیبان او هستند، او هم هست و بناءبراین پایدار نیست. همان طور که نظام پهلوی علی‌رغم تمام قدرتی که داشت، ساقط شد! حالا ممکن است بعضی بگویند: آنها بهتر بودند و اینها روی آنها را سفید کرده‌اند! نه! این طور نیست! اگر اینها هم کارهای نامناسبی کرده‌اند، هزینه‌هایی است که ما ملت باید، بالضرور، به جهت نادانی و جهالت خود پردازیم! زیرا بعد از انقلاب ندانستیم چه کسانی ملت دوست و وطن دوست و دین دوست هستند و چه کسانی نیستند، و این اشتباه خود ما بوده است، نه اینکه کار بدی کردیم رژیم شاه را سرنگون نمودیم! آنها بد بودند و رفتند. آن رفتن هم به جهت وجود یک علت ثابت و پایدار در پیکره نظام عالم است، و آن اینکه خداوند گفته است: نتیجه ظلم، نابودی است.

پس نظامی می‌تواند پایدار باشد که به علتی پایدار متکی باشد، و علت‌های پایدار، ملت و مردمندا! آزادی و عدالت است! مردم زدودنی نیستند! کسی نمی‌تواند کل مردم را از صحنه گیتی حذف کند! خودش می‌آید و می‌رود، زور می‌گوید، ظلم می‌کند، قدرت و ثروت کسب می‌نماید، و بعد می‌گذارد و می‌رود! اما مردم می‌مانند. پس ما ملت، اگر می‌خواهیم نظامی پایدار باشد، باید کوشش کنیم در ایجاد و اداره آن دخالت نماییم و در تمام زمینه‌هایی که نیازمند اصلاح است، وارد عرصه قتال و مبارزه شویم.

خوب ما با چه چیزی قتال و مبارزه می‌کنیم؟ با باطل، یا چیزی که، به طور نسبی، خودمان را در برابر آن دارای حق می‌دانیم. این مطلب در همه زمینه‌های اجتماعی کاربرد دارد. مثلاً شما وقتی می‌خواهید با یک وسیله نقلیه عمومی، مثل اتوبوس، مسافرت بروید، اگر بوی گازوئیل داخل اتوبوس بیاید، شما دو راه دارید. راه آسان که نتیجه آن بدتر است این است که بنشینید و تحمل کنید. اما اگر بخواهید این نقیصه را برطرف نمایید، باید وارد عرصه قتال شوید و بگویید آقای راننده یا صاحب شرکت اتوبوسرانی! این وسیله شما خراب است و من با آن سفر نمی‌کنم! شما موظفید اتوبوس سالمی را در اختیار مسافران قرار دهید! در اینجا است که مبارزه شروع می‌شود! حالا به جهت این اعتراضات،

ممکن است کتک هم بخورید! بعضی‌ها می‌گویند: اینها همه کمک راننده و راننده اینجا هستند ما هم با این گروه نمی‌توانیم طرف شویم! اصلاً ممکن است بلیطمان باطل شود و پولمان از بین برود و به کارمان هم به موقع نرسیم! همه این فکرها ذهن را مشغول می‌کند، اما باید بایستد! پس قتال فقط در جبهه جنگ نیست! بلکه قتال باید در همه عرصه‌های زندگی جاری باشد.

باز یک مثال دیگر بزنم: مثلاً می‌خواهید نان بخرید، چند تا از نانهایی که به شما می‌دهند یا خراب است یا خمیر. باید وارد میدان قتال و مخالفت و مبارزه شوید و آنها را به نانوا پس بدهید. حال ممکن است آنهايي هم که در صف هستند به شما اعتراض کنند که آقا چرا در دسر درست می‌کنید! آقا وقتمان دارد تلف می‌شود! آقا بگیر و برو! چرا اینقدر ایراد می‌گیری! آخرش هم ممکن است شکست بخورید، اما همه موظف هستیم بایستیم و مبارزه کنیم، چرا که حقی از حقوق فرد و جامعه در حال تباه شدن است و این مبارزه‌ها کم‌کم مؤثر واقع می‌شود و به تدریج موجب اصلاح در جامعه می‌گردد. همان نانوا، در حافظه ناخودآگاهش خواهد ماند که اگر نانی که می‌پزد، خوب نباشد، ممکن است مشتریهای دیگر نیز به او اعتراض کنند، یا کم‌کم مشتریانش را از دست بدهد، بناءبراین دستش می‌لزد و سعی می‌کند کیفیت نان را بهتر کند.

پس ما نه تنها مکلفیم، بلکه اصلاً حق نداریم در برابر ناروایی‌ها، نارسایی‌ها، کاستی‌ها، کمبودها و خرابی‌ها سکوت کنیم! این می‌شود قتال! و البته قتال سخت است. »

«قتال بر شما واجب شده در حالی که بر شما سخت و گران است.» و علت عقب افتادگی جامعه ما و سایر جوامع اسلامی این است که عموم مردم در برابر نارسایی‌ها و کمبودهای اجتماع، ساکتند و همیشه فکر می‌کنند که یک مقام بالاتر، مثلاً دولت، باید بیاید و جلو آنها را بگیرد! با این طرز تفکر، امکان ندارد جامعه اصلاح شود، و تا این مهم تبدیل به فرهنگ نگردد، اصلاح محقق نمی‌شود. پس چه زمانی این رفتار تبدیل به فرهنگ می‌شود؟ زمانی که همه مردم بخواهند! وقتی همه مردم،

چیزی را خواستند، آن خواست حتماً تبدیل به فرهنگ عمومی گشته و اجراء می‌شود.

نخریدن و مصرف نکردن اجناس خارجی به منظور تشویق و ترغیب سازندگان داخلی و تقویت و رشد تولیدات ایشان نیز از مصادیق قتال است. باید کیفیت مصنوعات و محصولات خود را آن قدر بالا ببریم که دیگر محتاج کیفیت اجناس بیگانه نباشیم. و این امر حاصل نمی‌شود مگر با کنار گذاشتن سستی و تنبلی و غل و غش، و نیز کار و کوشش بیشتر همراه با برنامه‌ریزی‌های بلند مدت.

اگر قدرت و دولتی در برابر پیشرفت ما ایستاد، در کنار نخریدن اجناس مصنوع آنها، به آن کشور سفر نکنیم و در نتیجه درآمدهای ارزی خود را که از فروش منابع طبیعی بدست می‌آید، در جیب آنها نریزیم و از تفریح گاهها و مراکز دیدنی کشور خودمان بهره‌مند شویم و باعث رونق اقتصاد داخلی گردیم، و روابط اقتصادی بین کشورهای اسلامی را محکم نماییم و اگر مصنوعی را نیاز داریم و آنها سازنده‌اند، از آنها خریداری کنیم و ایجاد اتحاد در بین کشورهای اسلامی را در دستور کار خود قرار دهیم.

از مصادیق دیگر قتال، بازگرداندن آموزه‌های قرآن به زندگی، و گسترش عقلانیت در جامعه، و دوری از خرافات و ادعیه و اذکار ساخته دست یهود است. اگر واقعاً اهل ایمانیم و معتقدیم که آخرتی خواهد بود، باید آیات قرآن را اجراء کنیم و با مال و جان در این راه کوشا باشیم و به تبلیغ دین صحیح و عمل به آن همت گماریم!

پس قتال مانند هر موضوع مذکور دیگری در قرآن، منحصر به زمان یا شخص پیامبر یا اصحاب او نیست، و منحصر به یک معنای محدود هم نمی‌باشد. امیدوارم خداوند به ما توفیق دهد که آن مفاهیم و معانی کامل و همه جانبه قرآن را درست بفهمیم و به اجراء بگذاریم.

لیست کتب علامه سید محمد جواد موسوی غروی

- | | |
|--|--|
| <ul style="list-style-type: none"> ◊ پیرامون ظنّ فقیه و کاربرد آن در فقه ◊ خورشید معرفت (در گناه و طاعت) ◊ خورشید معرفت (کار در اسلام) ◊ خورشید معرفت (اقتصاد در اسلام) ◊ خورشید معرفت (فلسفه حج) ◊ شرح رساله ◊ چند گفتار (عترت، مباحله، غدیر خم، جبر و اختیار، قضاء و قدر، بداء، خلد، ابد، تقیه) | <ul style="list-style-type: none"> ◊ آدم از نظر قرآن - مجلد اول ◊ آدم از نظر قرآن - مجلد دوم ◊ آدم از نظر قرآن - مجلد سوم ◊ فقه استدلالی در مسائل خلافی ◊ قربانی در منی ◊ مبانی حقوق در اسلام ◊ مغرب و هلال ◊ نماز جمعه یا قیام توحیدی هفته ◊ جمعه‌ها و خطبه‌ها (۱۲ مجلد) |
|--|--|

لیست لوح‌های فشرده صوتی سخنرانیهای دکتر سید علی اصغر غروی

- | | |
|---|---|
| <ul style="list-style-type: none"> ◊ قتال از نظر قرآن (۶ جلسه) ◊ نماز و مفاهیم قرآنی آن (۱۰ جلسه) ◊ تأثیرات یهود بر اسلام (۵ جلسه) ◊ مثل در قرآن (۲۳ جلسه) ◊ قیامت در قرآن (۲۳ جلسه) - ناتمام ◊ تحدی در قرآن (۳۵ جلسه) ◊ حقوق در قرآن (۷۱ جلسه) ◊ حقوق و مسؤولیت زن در اسلام (۵ جلسه) | <ul style="list-style-type: none"> ◊ تفسیر سوره بقره (۹۶ جلسه) ◊ تفسیر سوره آل عمران (۶۱ جلسه) ◊ تفسیر سوره نساء (۶۴ جلسه) ◊ دعاء در قرآن (۵ جلسه) ◊ حجاب در قرآن (۳ جلسه) ◊ شفاعت در قرآن (۲۰ جلسه) ◊ قضاء و قدر در قرآن (۱۴ جلسه) ◊ اوصاف مؤمنان در قرآن (۲۱ جلسه) ◊ حق و تکلیف از نظر قرآن و نهج البلاغه (۹ جلسه) |
|---|---|

لیست متون ویرایش شده سخنرانیهای دکتر سید علی اصغر غروی

- | | |
|---|---|
| <ul style="list-style-type: none"> ◊ ارتداد در قرآن (جلسه ۱ و ۲ و ۳ و ۴) ◊ شفاعت در قرآن (جلسه ۱ و ۲ و ۳ و ۴) ◊ شفاعت در قرآن (جلسه ۵ و ۶ و ۷) ◊ شفاعت در قرآن (جلسه ۸ و ۹ و ۱۰) ◊ شفاعت در قرآن (جلسه ۱۱ و ۱۲ و ۱۳) | <ul style="list-style-type: none"> ◊ ارتداد در قرآن ◊ حق و تکلیف در قرآن و نهج البلاغه ◊ حجاب در قرآن ◊ ضرورت الگوپذیری در قرآن ◊ دعاء در قرآن (جلسه ۱ و ۲ و ۳) ◊ دعاء در قرآن (جلسه ۴ و ۵) |
|---|---|